



سید جواد حسینیان
قائم مقام حزب
تمدن نوین اسلامی

تراژدی ناتمام سقوط ارزش پول ملی در ایران

ارزش پول ملی صرفاً یک عدد ریاضی نیست بلکه نتیجه زحمات شبانه روزی نیروی انسانی ایرانی در عرصه تولید و کسب و کار است، مهمترین عامل امیدآفرین برای حفظ نیروهای نخبه ایرانی در داخل کشور و جلوگیری از مهاجرت آنان است. ارزش پول ملی یکی از مهم ترین شاخص های اعتبار و آبروی هر کشور است. وقتی پول ملی سقوط می کند در واقع تصویر آن ملت در عرصه جهانی مخدوش می شود و مردم چه فقیر و چه ثروتمند به طور مستقیم هزینه آن را با افت قدرت خرید خود پرداخت می کنند. رهبر انقلاب بارها بر تقویت ارزش پول ملی تأکید کرده اند اما در عمل ما شاهد کاهش پیوسته آن هستیم. آن هم به شکلی که مردم هنوز خود را با شرایط جدید وفق نداده اند که جهش دیگری رخ می دهد. پرسش اصلی این است که چرا این چرخه ادامه دارد و ریشه آن چیست؟ آیا مشکل از بازار آزاد است یا ضعف ساختار دولت یا فقدان فلسفه روشن در منطق اداره اقتصاد کشور؟

پایه هر نظام اقتصادی، باورها و ایدئولوژی حاکم بر آن است. اقتصادی که مبانی فکری روشنی نداشته باشد، همواره در معرض تلاطم های مقطعی و تصمیم گیری های واکنشی قرار خواهد گرفت. اقتصاد سالم مبتنی بر عدالت در فرصت ها است، نه لزوماً برابری در نتایج. این تمایز بنیادی است. افراد باید فرصت برابر برای عرضه کار و سرمایه خود داشته باشند، اما تفاوت در استعداد، تلاش، تخصص و ریسک پذیری حتماً منجر به تفاوت در نتیجه خواهد شد. در نگاه اسلامی، مالکیت خصوصی تا زمانی معتبر است که منجر به ظلم، انحصار، احتکار و اخلال در منافع عمومی نشود. دیدگاه اسلامی میان کمونیسم که مالکیت خصوصی را نفی می کند و سرمایه داری افراطی که مالکیت را نامحدود می داند قرار دارد. هر دو را رد کرده و توازن دقیق میان آزادی اقتصادی مشروع و عدالت اجتماعی برقرار می کند. این توازن است که باید چارچوب سیاست گذاری های کلان اقتصادی کشور را تشکیل دهد. اقتصاد اسلامی یکپارچه و دارای ساختاری مشخص است که وظایف هر بخش را تعریف می کند. این ساختار شامل سه رکن اصلی است. مالکیت عمومی که شامل منابع و زیرساخت هایی است که متعلق به همه مردم و نسل های آینده است و نباید دستخوش منافع کوتاه مدت قرار گیرد. این منابع شامل انفال، آب های سطحی و زیرزمینی، منابع معدنی، ذخایر انرژی (نفت و گاز) و حاکمیت ملی است که می بایست توسط حاکمیت به نمایندگی از مردم مدیریت شود و انتفاع آن صرف موضوعات و پروژه های ملی شود.

ادامه در صفحه ۵



روایت عمیق سیاست و اقتصاد

دکتر سید یاسر جبرائیلی:



بانک های خصوصی را منحل و انفال را ملی کنید

الکس اسکپیک:

چرا نباید اداره
کشورتان را به دست
نئولیبرال ها
بسپارید!



مناظره فواد ایزدی و کوروش احمدی:

واقعیت یا خوش بینی؟
مسئله این است



حجت الاسلام والمسلمین مجتبی نامخواه:

سقوط آزاد در
اقتصاد ایران: وقتی
«جراحی اقتصادی» جای
«نظام رفاه» را می گیرد



«حکمران» رسانه شماست،
در انتشار آن مشارکت کنید

سقوط آزاد در اقتصاد ایران: وقتی «جراحی اقتصادی» جای «نظام رفاه» را می‌گیرد



حقوقی که کفاف زندگی را نمی‌دهد و اضطراب آخر ماه، این‌ها برای خیلی از خانواده‌های ایرانی تجربه‌ای روزمره شده است. در چنین وضعی مدام از «حذف یارانه»، «جراحی اقتصادی» و «اصلاح قیمت‌ها» حرف زده می‌شود. بی آن‌که روشن باشد چه کسی واقعاً فرار است نجات پیدا کند. خلاصه پیش‌رو عصاره یک گفت‌وگو با حجت‌الاسلام مجتبی نامخواه درباره همین موضوع است که چرا بدون یک نظام عادلانه هر تصمیم اقتصادی تازه، فشار را از دوش دولت برمی‌دارد و روی دوش طبقات فرودست می‌گذارد و چرا اقشار مهم‌ترین تصمیم‌ها، صدا و نماینده‌ای ندارند.



به یک زبان توجیه‌گر وضعیت موجود فروکاسته می‌شود.

اگر روحانیت و نهاد دین می‌خواهند نقش اجتماعی خود را حفظ کنند، باید به سراغ ریشه‌های اقتصادی ظلم بروند؛ باید ببینند چگونه تصمیمات بودجه‌ای، قیمت‌گذاری، انرژی، خصوصی‌سازی‌ها و سیاست‌های رفاهی، زندگی مؤمنان فرودست را تحت فشار قرار داده است. در غیر این صورت، فاصله بین زبان دینی و تجربه زیسته مردم هر روز بیشتر خواهد شد.

مصاحبه بایک جمع‌بندی تلخ اما روشن به پایان می‌رسد. سیاست‌گذاری در ایران امروز اغلب بدون حضور واقعی طبقات پایین انجام می‌شود. فقرا در میزهای تصمیم‌گیری صدا ندارند؛ نه در مجلس، نه در دولت و نه در اتاق‌های فکر. نتیجه این است که ساده‌ترین راه برای حل بحران‌ها، یعنی فقیرتر کردن فقرا، مدام تکرار می‌شود.

هر بار که دولت‌ها در مخصصه می‌افتند، به‌جای رفتن سراغ مالیات گرفتن از ثروتهای بزرگ، اصلاح انحصارها، مهار رانت و شفافیت، سراغ حذف یارانه‌ها، آزادسازی قیمت‌ها و کوچک‌کردن سفره مردم می‌روند. این چرخه، هم نابرابری را تعمیق می‌کند و هم امنیت اجتماعی را در معرض تهدیدهای جدی‌تری قرار می‌دهد.

بنابراین تا زمانی که «نظام رفاه» به‌عنوان یک پروژه جدی و حق‌محور در مرکز سیاست‌گذاری قرار نگیرد، هر جراحی اقتصادی تازه، فقط زخمی دیگر بر تن فرسوده جامعه خواهد بود؛ زخمی که نه با کالابری و پارانیه موقت، که فقط با بازطراحی عادلانه ساختارها قابل درمان است.

تنظیم می‌شود که منافع طبقات بالا حفظ و فشار اصلی به طور مضاعف به دهک‌های پایین و طبقه متوسط وارد شود. این در حالی است که فقرا نماینده ندارند ولی طبقات برخوردار در اتاق‌های تصمیم‌گیری هم صدا دارند و هم قدرت جانه‌زی.

در ادامه، موضوع مالیات و شفافیت درآمدی طرح می‌شود. نامخواه می‌گوید وقتی درباره نظام عادلانه مالیاتی صحبت می‌کنیم، باید پذیرفت که امروز سهم واقعی طبقات بالادست از مالیات بسیار کمتر از ظرفیت آن‌هاست. از پزشکان و وکلا و بخش‌هایی از تجارت و دلالی که یا به‌طور کامل از تور مالیات فرار می‌کنند یا با استفاده از انواع معافیت‌ها، سهم خود را حداقلی نگه می‌دارند.

نیود یک نظام مالیاتی شفاف و تصاعدی، مستقیم به گسترش نابرابری و بی‌اعتمادی عمومی منجر شده. شهروندی که می‌بند حقوق‌بگیر ثابت با فیش شفاف، مالیات می‌دهد و در عوض صاحبان درآمدهای کلان از زیر بار مسئولیت فرار می‌کنند، چگونه می‌تواند به شعارهای عدالت‌خواهانه رسمی اعتماد کند؟

دین، اخلاق و ندیدن ساختارهای نابرابری ساز

یکی از لایه‌های جالب گفت‌وگو، نقد به زبان دینی و اخلاقی رایجی است که فقر و نابرابری را صرفاً مسئله «سبک زندگی» یا «مصرف‌گرایی» می‌بیند. نامخواه یادآوری می‌کند که وقتی خطبه‌ها و منبرها عمدتاً به نصیحت فردی و توصیه به قناعت محدود می‌شود، اما از ساختارهای تولید فقر، نظام دستمزد، سیاست مالیاتی و رانت‌های طبقاتی حرفی جدی زده نمی‌شود، دین عملاً از یک نیروی عدالت‌خواه

مرفه جدید» و «طبقه دولتمند» سخن می‌گوید. گروه‌هایی که نه فقط از بازار، بلکه از رانتهای دولتی، انحصارها، مجوزها، قراردادهای خاص و دسترسی ویژه به اطلاعات و قدرت منتفع شده‌اند.

این طبقات جدید، هم در سیاست‌گذاری و هم در رسانه نفوذ دارند و می‌توانند هزینه‌های اصلاحات را به پایین‌دست منتقل کنند. در چنین ساختاری، هر تصمیم اقتصادی به‌گونه‌ای



وقتی خطبه‌ها و منبرها عمدتاً به نصیحت فردی و توصیه به فناخت محدود می‌شود، اما از ساختارهای تولید فقر، نظام دستمزد، سیاست مالیاتی و رانتهای طبقاتی حرفی جدی زده نمی‌شود، دین عملاً از یک نیروی عدالت‌خواه به یک زبان توجیه‌گر وضعیت موجود فروگاسته می‌شود. اگر روحانیت و نهاد دین می‌خواهند نقش اجتماعی خود را حفظ کنند، باید به سراغ ریشه‌های اقتصادی ظلم بروند

اگر از معیارهای حداقلی تغذیه استفاده کنیم و سبب ساده‌ای برای یک خانواده چهارنفره تعریف کنیم مثلاً فقط براساس نان، تخم‌مرغ، حبوبات و مقدار اندکی پروتئین حیوانی، خواهیم دید که حداقل دستمزد مطلقاً توان تأمین این سبب را ندارد.

در بسیاری از گزارش‌ها و حتی توییت‌های نمایندگان مجلس، اعتراف‌هایی وجود دارد مبنی بر این‌که بخش بزرگی از جامعه ایران زیر خط تأمین کالری لازم زندگی می‌کند، اما این واقعیت به زبان سیاست رسمی ترجمه نمی‌شود. در عوض همچنان از «اصلاح قیمت‌ها» و «جراحی اقتصادی» صحبت می‌شود بی آن‌که مسئله گرسنگی و سوءتغذیه به عنوان یک بحران امنیت ملی دیده شود.

نامخواه به «کالابرگ» و یارانه ۶۵۰ هزار تومانی می‌رسد. نامخواه کالابرگ را نمونه‌ای روشن از سیاست‌های امدادمحور می‌داند که نه بر حق و ساختار، بلکه بر «کمک موقت» تکیه دارد. به گفته او طراحی و اجرای سیاست‌های حمایتی مانند کالابرگ عملاً نتوانسته از سفره مردم دفاع کند. هم به لحاظ مبلغ و هم به لحاظ پوشش.

او اشاره می‌کند که سیاست‌گذار به‌ای طرح‌ریزی یک نظام رفاه پایدار، هر چند سال یک‌بار بسته‌ای موقت روی میز می‌گذارد، آن‌هم معمولاً بعد از آن‌که شوک اصلی وارد شده است. در نتیجه بارانه نقدی و کالابریک بیشتر نقش مسکن را بازی می‌کند تا درمان. درد را در کوتاه‌مدت کم می‌کند اما بیماری ساختاری سرچاپش باقی می‌ماند.

در بخش دیگری از مصاحبه، بحث به ساختار طبقاتی امروز ایران می‌رسد. نامخواه از «طبقه

گفت‌وگو از تورم نقطه‌به‌نقطه مواد غذایی، سقوط قدرت خرید و یارانه‌های پنهان آغاز می‌شود. حجت‌الاسلام نامخواه تأکید می‌کند که بحث یارانه و رفاه رانمی‌توان به جند عدد و نمودار تقلیل داد. این‌جا پای «حق زندگی» (سبد غذایی) و «امنیت جامعه» در میان است. ما در ایران سال‌هاست بدون داشتن یک نظام رفاه منسجم، مشغول دست‌کاری خطرناک قیمت کالاها ی اساسی هستیم.

و یادآوری می‌کند که «جراحی‌های اقتصادی» در واقع حذف ضربه‌گیرهایی است که قرار بوده جامعه را در برابر شوک‌ها حفظ کند. ضربه‌گیرهایی که از دهه ۷۰ و سیاست‌های تعدیل ساختاری دولت رفسنجانی به تدریج تضعیف شد و امروز تقریباً چیزی از آن نمانده است.

نامخواه از تجربه کشورهای دارای «نظام رفاه» می‌گوید. کشورهایی که در آن‌ها مجموعه‌ای از سیاست‌ها مانند بیمه بیکاری، حمایت از معطلان و سالمندان، آموزش عمومی، بهداشت رایگان، مسکن اجتماعی و... مثل یک نوز ایمنی عمل می‌کند و نمی‌گذارد خانواده‌دار مواجهه با شوک‌های اقتصادی سقوط آزاد کنند.

و توضیح می‌دهد که در تحلیل‌های رسمی ایران «نظام رفاه» اغلب به‌چند یارانه نقدی یا سبدمعیشتی تقلیل داده می‌شود. در حالی که در ادبیات علمی رفاه یک چتر گسترده از حقوق اجتماعی و اقتصادی است.

از این منظر ایران نه‌تنها نظام رفاه کارآمدی ندارد بلکه بسیاری از همان ابزارهای نیم‌بند حمایتی موجود را هم به‌تدریج از دست داده است.

گفتگو برنامه اینترنتی «جدال» با سید یاسر جبرائیلی

تمام بانک‌های خصوصی را منحل و انفال را ملی کنید!

می‌دانند جامعه تحمل ندارد، می‌گویند: «برای یک سری اقلام، ارز ارزان بدهیم که فقرا یک‌باره له نشوند.»
بعد از ۲۰۱۷ (۹۶-۹۷) هم، صندوق صریحاً توصیه می‌کند:

– نرخ رسمی ارز سرکوب شده؛

– باید به نرخ بازار آزاد نزدیک شود؛

– باید تک‌نرخ و شناور شود.

طولی نمی‌کشد که در ایران، همان بحث‌ها در دولت و اتاق بازرگانی مطرح می‌شود؛ آقای روحانی می‌گوید اقتصاددانان آمدند و انمود کردند اگر ارز ۳۸۰۰ بشود ۴۲۰۰، «ایران گلستان» می‌شود. خودش اعتراف می‌کند که تحت تأثیر این مشورت‌ها، سیاست یکسان‌سازی ۴۲۰۰ را اجرا کرد.

ما از صندوق «وام» نگرفتیم، اما «نسخه»‌اش را اجرا کردیم؛ بدون حتی آن پولی که معمولاً کشورهای وابسته در ازای اجرای نسخه می‌گیرند.

حذف ارز ترجیحی؛ رانت‌خوار یا نسخه صندوق؟

جدال:

منتقدان شما می‌گویند: «شما با دفاع از ارز ترجیحی، در واقع مدافع رانت مدلل‌ها و واردکنندگان بزرگ هستید.» فاصله ۲۸۵۰۰ تا دلار آزاد را رانت می‌دانند و می‌گویند شما در خدمت الیگارش‌ی قدیمی هستید. جواب‌تان چیست؟

جبرائیلی:

اول باید به یک سوءتفاهم پاسخ بدهم: من مدافع ارز ترجیحی به معنای فعلی‌اش نیستم. من می‌گویم «اساساً ساختار ارزی باید اصلاح شود»؛ باید یک نرخ تثبیت‌شده، شفاف و قابل دفاع وجود داشته باشد و همه ارز صادراتی با همان نرخ به بانک مرکزی برگردد.

اما:

– ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی سال ۹۷، مستقیماً مولود پروژه تعدیل ساختاری و نسخه صندوق بود.

– همان کارشناسانی که امروز می‌گویند «ارز ۴۲۰۰ رانت بود»، آن روز فشار آوردند که ارز رسمی را از ۳۷۰۰ به ۴۲۰۰ برسانند و تک‌نرخی کنند.

– وقتی سیاست شکست خورد، رانت‌های عجیب‌وغریب ایجاد شد و فساد بالا گرفت، حالا می‌گویند «مسئله ۴۲۰۰ بود، نه آزادسازی».

من کاملاً قبول دارم که هر فاصله بین نرخ رسمی و نرخ آزاد، رانت‌زا است.

اما راه‌حل این نیست که به‌بهانه مبارزه با رانت، همه نرخ‌ها را ببریم روی نرخ آزاد و رانت را «قانونی» کنیم. راه‌حل، تثبیت نرخ و وادار کردن همه صادرکنندگان به بازگشت صددرصد ارز است؛



است، آدم‌های «به شدت خودی» هستند. یعنی این‌ها رسماً دزدی کرده‌اند؟

جبرائیلی:

من اتهام شخصی به کسی نمی‌زنم؛ من به «ساختار» اشاره می‌کنم و به «گزارش رسمی». وقتی:

– رئیس‌جمهور سابق، حسن روحانی، در تلویزیون می‌گوید صادرکننده دولتی و خصولتی ارز را ثبت می‌کند ولی با تأخیر ۴۸ ساعته یا اصلاً نمی‌آورد و این خیانت است؛

– شهید رئیسی روی تربیون می‌گوید «اگر شرکت ارزی را برنگرداند، اولین اقدام باید عزل هیئت‌مدیره باشد»؛ یعنی خود بالاترین مقامات کشور تأیید می‌کنند که این رفتار، خلاف قانون و در حد «خیانت» است.

یک مقام امنیتی هم روایت کرده که در جلسه‌ای با مدیر یک شرکت فولادی، وقتی از او پرسیده «چرا ارز را نمی‌آوری؟» جواب شنیده: «وقتی می‌توانم در بازار آزاد ارز را این‌قدر گران‌تر بفروشم، چرا باید بیاورم و ارزان‌تر بدهم؟»

این یعنی:

سیاست رسمی کشور به‌گونه‌ای طراحی شده که سود شرکت، در گرو بالا رفتن نرخ ارز است؛ و اعضای هیئت‌مدیره و سهامدار عمده، از این سود کلان بهره‌مند می‌شوند.

نقش صندوق بین‌المللی پول و نسخه‌های نئولیبرالی چیست؟

جدال:

شما زیاد درباره «نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول» و نئولیبرالیسم حرف می‌زنید. بعضی‌ها می‌گویند این‌ها شعار سیاسی است. واقعاً IMF چه نقشی در سیاست‌های ارزی و اقتصادی ایران داشته؟

جبرائیلی:

اگر کسی حوصله کند و فقط گزارش‌های ماده ۴ صندوق بین‌المللی پول درباره ایران را از سال ۱۳۶۹ تا امروز مرور کند، می‌بیند که تقریباً تمام «اصلاحات دردناک» اقتصادی ما، همان چیزهایی است که صندوق توصیه کرده:

– یکسان‌سازی نرخ ارز؛

– شناور شدن نرخ ارز؛

– حذف ارز ترجیحی؛

– حذف یارانه‌های انرژی، سلامت، کشاورزی؛

– خصوصی‌سازی گسترده (اصل ۴۴)؛

– و تمرکز روی کنترل نقدینگی و افزایش نرخ بهره، به‌عنوان نسخه اصلی مبارزه با تورم.

در سال ۱۳۶۹، تیمی به هدایت اقتصاددانانی مثل مسعود نیلی، سند «تعدیل ساختاری» را برای ایران نوشت؛ در همان سند، مفهوم «ارز ترجیحی» و «آزادسازی نرخ ارز» تعریف شد. ارز ترجیحی، خودش بچه همان نسخه صندوق است؛ وقتی نرخ را آزاد می‌کنند و



در ساختار فعلی، هر واحد افزایش نرخ ارز، یک دزدی نامرئی از ۹۰ میلیون ایرانی است. صادرکننده‌ای که سال گذشته برای هریک میلیارد دلار صادرات، ۴۰ هزار میلیارد تومان می‌گرفت، امروز با همان صادرات، ۱۰۰ هزار میلیارد تومان نصیبش می‌شود؛ یعنی ۶۰ هزار میلیارد تومان رانت خالص. این انتقال ثروت بدون صورت حساب و بی‌نام، مهم‌ترین موتور تولید نابرابری و خشم اجتماعی در ایران است.

رسمی دیوان محاسبات است که توسط یکی از نمایندگان مجلس، آقای دکتر صمصامی، منتشر شده. طبق این گزارش:

– از سال ۱۳۹۷ تا امروز، حدود ۱۰۰ میلیارد دلار ارز حاصل از صادرات، به چرخه رسمی اقتصاد برگشته است؛

– این ارز در بازارهای قاچاق، خرید ملک در خارج، تأمین مالی قاچاق و... مصرف شده؛

– نتیجه‌اش ایجاد «کمبود مصنوعی ارز» در داخل، و بالا رفتن نرخ ارز است.

برای اینکه بفهمیم رقم ۱۰۰ میلیارد دلار یعنی چه: با دلار امروز، ارزش ریالی این رقم تقریباً معادل کل نقدینگی رسمی کشور است. یعنی انگار یک بار کل نقدینگی را برداشته‌اند و از اقتصاد خارج کرده‌اند.

شرکت‌ها چه کسانی‌اند؟ از دل همین لیست، نام‌هایی مثل:

– پتروشیمی‌ها، فولادی‌ها، کشتیرانی‌ها، شرکت‌های بزرگ خصولتی و بعضاً وابسته به نهادهای رسمی، دیده می‌شود.

این فساد «پشت پرده» نیست؛ اسم شرکت‌ها در گزارش رسمی آمده. مسئله این است که: ما می‌رویم پرتقال فروشی را جلوی دوربین به‌خاطر ۱۰ هزار تومان، رسوا می‌کنیم، ولی درباره ۱۰۰ میلیارد دلار حرفی در رسانه ملی زده نمی‌شود.

اگر این شرکت‌ها رسمی و «خودی» هستند، چطور چنین دزدی می‌کنند؟

جدال:

خیلی از این شرکت‌ها که می‌گویید، ظاهراً متعلق به ساختار رسمی جمهوری اسلامی‌اند؛ مدیرعامل‌شان وزیر سابق است، رئیس بنیاد

افزایش نرخ ارز، مستقیم به سفره مردم منتقل می‌شود. چرا؟ چون:

– مواد اولیه داخلی را هم با «فرمول قیمت جهانی × دلار آزاد» به تولیدکننده می‌فروشند؛

– دولت و الیگارش‌ی، نرخ‌های داخلی را با بازار آزاد گره زده‌اند؛

– و خود حاکمیت عملاً «دلار» را معیار ارزش‌گذاری کرده، نه ریال را.

بنابراین دلار ۱۲۶ هزار تومانی یعنی: کاهش ارزش دستمزد، کاهش ارزش پس‌انداز، و انتقال ثروت از جیب ۹۰ میلیون ایرانی به جیب یک اقلیت صاحب دلار.

شما مدام از «فساد در افزایش نرخ ارز» حرف می‌زنید؛ این فساد دقیقاً چیست؟

جدال:

شما می‌گویید «در افزایش نرخ ارز فساد هست که در هیچ چیز دیگری نیست». این یعنی چه؟ فساد در بالا رفتن نرخ ارز دقیقاً کجاست؟

جبرائیلی:

اگر بخواهم در یک جمله بگویم: افزایش نرخ ارز، در ساختار فعلی، یک دزدی کلان و نامحسوس از ۹۰ میلیون ایرانی است.

اجازه بدهید با یک مثال توضیح بدهم. فرض کنید شما یک صادرکننده بودید با یک میلیارد دلار صادرات در سال.

– وقتی دلار ۴۰ هزار تومان بود، حاصل فروش ارزتان می‌شد حدود ۴۰ هزار میلیارد تومان.

– حکومت، تحت فشار همان شبکه کارشناسان و اتاق بازرگانی، نرخ ارز را اول می‌کند ۱۰ هزار، بعد ۱۰۰ هزار.

– حالا همان یک میلیارد دلار، برای شما ۱۰۰ هزار میلیارد تومان ریال می‌آورد.

یعنی ۶۰ هزار میلیارد تومان رانت خالص، فقط روی یک میلیارد دلار.

حالا اگر ۵۰ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی را در نظر بگیریم، این ۶۰ هزار میلیارد را باید در ۵۰ ضرب کنید. آن رقم، حجم دزدی‌ای است که از جیب کل ملت انجام می‌شود، بدون اینکه مردم بدانند «چه کسی» دزدی کرده؛ فقط احساس می‌کنند هر روز فقیرتر شده‌اند.

این همان «فساد نامرئی» است؛ مثل گازی که در محیط پخش می‌شود، دیده نمی‌شود ولی خفه می‌کند.

ماجرای ۱۰۰ میلیارد دلار ارزی که برگشته چیست؟

جدال:

شما چندبار به گزارش دیوان محاسبات اشاره کرده‌اید که گفته ۶۱۰۰ شخص حقیقی و حقوقی، حدود ۱۰۰ میلیارد دلار ارز صادراتی را برگردانده‌اند.

این داستان چیست؟

جبرائیلی:

بله، این دیگر تحلیل من نیست؛ گزارش



دلار از زمان آغاز به کار دولت مسعود پزشکیان، به مرز ۱۲۶ هزار تومان رسیده؛ حداقل دستمزد کارگر ایرانی بر مبنای این نرخ، چیزی حدود ۸۹ دلار است. هم‌زمان، قرار است قیمت بنزین از ۳ هزار تومان به ۵ هزار تومان برسد و حذف ارز ترجیحی برای بخش بزرگی از کالاهای اساسی ادامه یابد. بسیاری از ناظران از «انفجار تورمی» قریب‌الوقوع حرف می‌زنند؛ انفجاری که می‌تواند زندگی دهک‌های پایین را به شکل جدی تحت فشار بگذارد و پیامدهای امنیتی و ژئوپلیتیک برای ایران داشته باشد. در چنین فضایی، برنامه اینترنتی «جدال» سید یاسر جبرائیلی، پژوهشگر فعال سیاسی و دبیرکل «حزب تمدن نوین اسلامی» را به گفت‌وگو دعوت کرده است؛ کسی که چند سال است درباره «سوریه‌ای شدن» ایران، خطر الیگارش‌ی و نقش سیاست‌های نئولیبرال در فروپاشی معیشت هشدار می‌دهد. آنچه می‌خوانید، بازنویسی مفصل این مصاحبه است.

دلار ۱۲۶ هزار تومانی از نگاه شما چه معنایی دارد؟

جدال:

آقای جبرائیلی! از روزی که دولت پزشکیان روی کار آمده، دلار از حدود ۴۰ هزار تومان به بالای ۱۲۰-۱۲۶ هزار تومان رسیده. حداقل دستمزد امروز به زیر ۹۰ دلار رسیده. هم‌زمان، قرار است بنزین گران شود و ارز ترجیحی کالاهای اساسی حذف شود. برای شما به عنوان یک تحلیل‌گر، «دلار ۱۲۶ هزار تومانی» دقیقاً چه معنایی دارد؟

جبرائیلی:

به زبان ساده یعنی «عبور رسمی اقتصاد ایران از خط قرمز معیشتی».

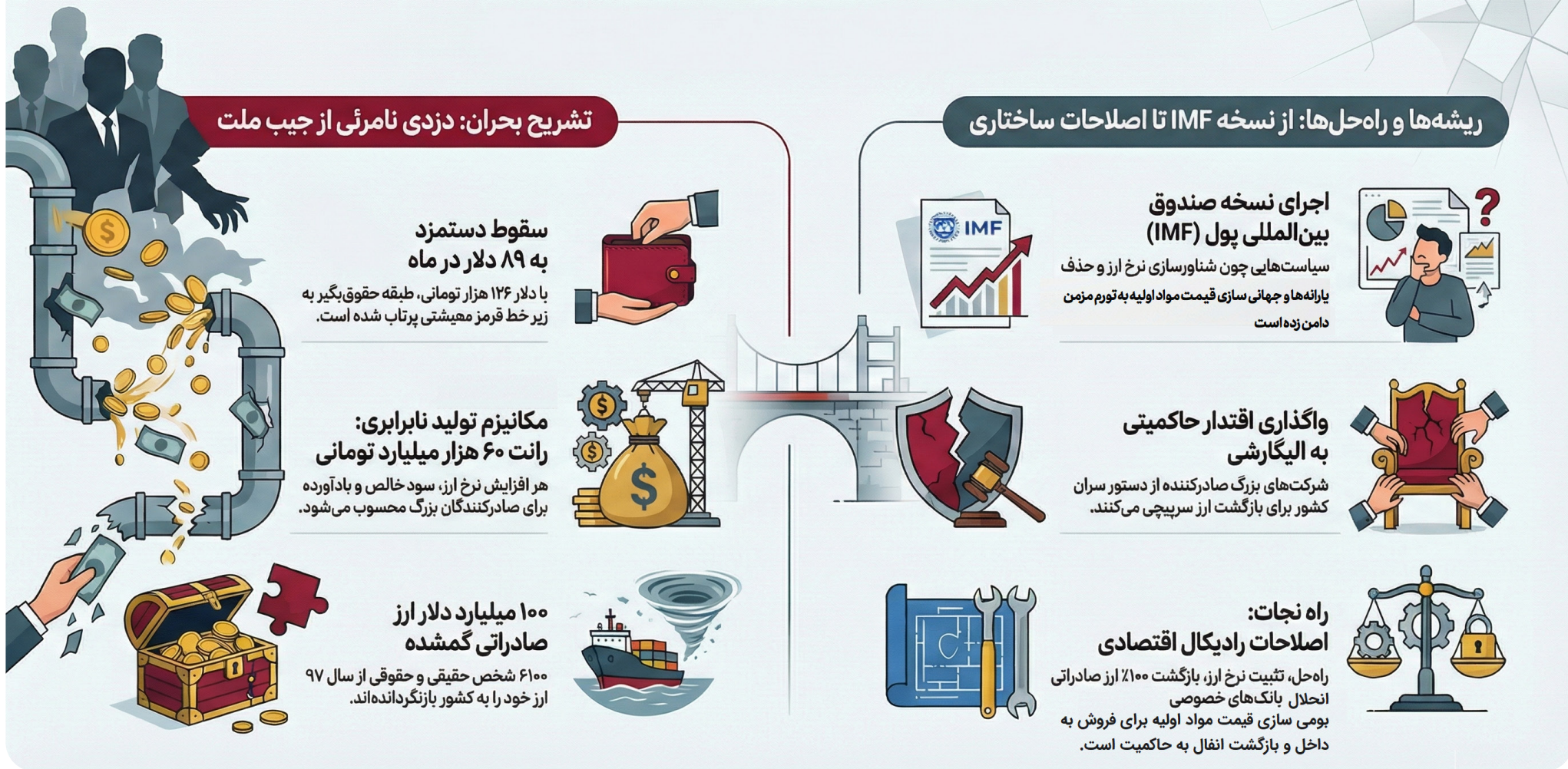
وقتی حداقل دستمزد کارگر ایرانی می‌آید زیر ۱۰۰ دلار، یعنی طبقه کارگر و حقوق‌بگیر رسماً به لایه‌ای از فقر پرتاب شده که دیگر با «صرفه‌جویی» و «کمر بند» را سفت کردن جمع نمی‌شود.

نکته دوم این است که خود عدد ۱۲۶ هزار تومان به‌خودی‌خود، اگر اثرش در اقتصاد داخلی خنثی شده بود، الزاماً به فاجعه منجر نمی‌شد. اما در ایران، به دلیل نوع سیاست‌گذاری، هر واحد



دلار ۱۲۶ هزار تومانی فقط یک عدد نیست؛ اعلام رسمی عبور اقتصاد ایران از «خط قرمز معیشتی» است. وقتی حداقل دستمزد کارگر ایرانی به زیر ۱۰۰ دلار سقوط می‌کند، یعنی طبقه حقوق‌بگیر رسماً به لایه‌ای از فقر پرتاب شده که دیگر با صرفه‌جویی و کمر بند سفت کردن جمع نمی‌شود و هر شوک جدید ارزی می‌تواند جامعه را به سمت تنش‌های امنیتی و سیاسی جدی‌تر هل بدهد.

هشدار انفجار تورمی: ریشه‌ها و پیامدهای بحران ارزی در ایران



اعتصاب؟ حزب؟ شما به‌عنوان دبیرکل یک حزب سیاسی، چه راه‌حل عملی پیشنهاد می‌دهید؟

جبرائیلی:

اگر بخواهم صادق باشم، باید بگویم: هیچ دکمه جادویی وجود ندارد. تشکل، حزب، اتحادیه، مطالبه‌گری... همه این‌ها کار زمان‌بر، پرهزینه و سختی است. اما سه سطح راه‌حل را می‌شود از هم تفکیک کرد:

۱. اصلاحات ساختاری رادیکال که باید انجام شود

این‌ها چیزهایی است که من بارها گفته‌ام و باز هم می‌گویم: بدون آن‌ها، هیچ ثباتی در کار نخواهد بود:

۱. انحلال و ادغام بانک‌های خصوصی
- بانک خصوصی در ایران تبدیل شده به «کارخانه خلق پول بی‌ضابطه»؛
- سهامدار اصلی بسیاری از شرکت‌های فولادی و پتروشیمی همین بانک‌ها هستند؛
- بدون اصلاح ریشه‌ای نظام بانکی، هر سیاست دیگری نیم‌بند خواهد بود.
۲. الزام بازگشت ۱۰۰ درصد ارز حاصل از صادرات
- هر صادرکننده – دولتی، خصوصی
- باید ارز خود را با یک نرخ مشخص و ثابت،

اول باید یک تفکیک انجام دهیم بین: – ولایت فقیه به‌عنوان مدیریت کلان ارزشی؛ – «حکمرانی اجرایی روزمره کشور».

خود رهبری بارها گفته‌اند که:

– ولی‌فقیه «مدیر اجرایی» نیست؛ – دولت، مجلس، قوه قضائیه و دیگر نهادها مسئول تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌ها هستند؛

– رهبری سیاست‌های کلی را ابلاغ می‌کند و نقد و تذکر می‌دهد، اما نمی‌تواند جای دولت و مجلس بنشیند و آیین‌نامه بنویسد و مدیر عزل و نصب کند.

نمونه‌ها:

– در سیاست‌های کلی برنامه هفتم، صریحاً بر «ثبات نرخ ارز و تقویت ارزش پول ملی» تأکید شده؛

– در سخنرانی‌های مختلف، رهبری به‌صراحت فرموده‌اند:

– «نباید مواد اولیه داخلی را به قیمت جهانی ضرب در دلار، به مردم خودمان فروخت.»

– «نباید دلار در اقتصاد حاکم باشد.»

– «ارز حاصل از صادرات باید حتماً به کشور برگردد.»

اما این‌که چرا اجرا نمی‌شود؟

چون بدنه کارشناسی، مدیریتی و سیاسی کشور، با این سیاست‌ها همراه نیست.

فرض کنید رهبر بیاید و بگوید: «آقای رئیس‌جمهور! تو اجازه نداری نرخ ارز را بالا ببری؛ این دستور است.» آن وقت ساختار رسمی جمهوری اسلامی که متکی به انتخابات است، چه می‌شود؟ رئیس‌جمهوری که مردم انتخاب کرده‌اند، تبدیل می‌شود به مجری اوامر فرد دیگری؛ این، نه عملی است و نه مطلوب. در عمل، چیزی که من از نزدیک دیده‌ام این است: رهبری در اقتصاد سرباز ندارد. تا وقتی ما – مردم، نخبگان، تشکل‌ها – لشکر فکری و اجتماعی این سیاست‌ها نشویم، ایشان حتی اگر ده بار هم تذکر بدهد، ساختار موجود همان راهی را می‌رود که شبکه کارشناسی نتولیرال و الیگارش‌ی دیکته می‌کنند.

راه‌حل چیست؟ مردم چه کار می‌توانند بکنند؟ جدال:

بخش زیادی از بینندگان ما، کارگر، معلم، راننده تاکسی و کاسب خرداند؛ از شما می‌پرسند: «خیلی خوب، فهمیدیم دزدی و الیگارش‌ی هست؛ ما چه کار می‌توانیم بکنیم؟ تظاهرات؟



رانت ارز ترجیحی واقعیت دارد، اما راه‌حل مبارزه با رانت این نیست که همه نرخ‌ها را به نرخ آزاد بچسبانیم و رانت را «قانونی» کنیم. مسئله اصلی، سپردن تعیین نرخ ارز به بازاری است که خود حاکمیت با سیاست‌های چندنرخ‌ی و چشم‌پوشی از بازگشت ارز صادراتی ساخته است. راه نجات، تثبیت نرخ معقول و الزام صدور درصدی بازگشت ارز است، نه آزادسازی بی‌مهار به نفع رانت‌خواران بزرگ.

هم‌زمان:

– زیر فشار رسانه‌ای هستیم؛

– در ساختار قدرت، تنها هستیم؛

– و آن سوی ماجرا، ۱۸۰ اقتصاددان نامه می‌نویسند به رئیس‌جمهور که «برنامه هفتم را به نفع نهادهای فرهنگی اصلاح کنید» اما درباره تثبیت ارز، سکوت می‌کنند یا حتی برعکس، خواستار آزادسازی بیشتر می‌شوند.

بنابراین اینکه «چرا زور نمی‌رسد؟» جوابش این است: چون الیگارش‌ی، هم قدرت اقتصادی دارد، هم قدرت کارشناسی، هم شبکه رسانه‌ای. و تا وقتی یک حرکت اجتماعی و سیاسی سازمان‌یافته در مقابلش شکل نگیرد، توازن قوا تغییر نمی‌کند.

نقش رهبر انقلاب در این معادله چیست؟ چرا دخالت نمی‌کند؟ جدال:

یکی از پرتکرارترین سؤال‌های مردم این است: «آقای خامنه‌ای در این میان دقیقاً چه‌کاره است؟ چطور درباره حجاب، انرژی هسته‌ای، واردات لوازم خانگی و... صریح موضع می‌گیرد، اما این‌جا که سفره مردم است، کاری نمی‌کند؟» شما که خودتان هم مدافع رهبری هستید، به این سؤال چه پاسخی می‌دهید؟

جبرائیلی:

این سؤال را باید جدی گرفت، نه با تعارف.

هیچ‌وقت این‌طور نبوده که یک‌باره و خودبه‌خود، نرخ از ۴۰ به ۷۰، و از ۷۰ به ۱۰۰ برسد. مثل ماجرای سال ۹۷؛ تا پیش از یکسان‌سازی ۴۲۰۰، ارز ترجیحی ۳۷۰۰ بود. بعد یک شبه، با اراده سیاسی بالا رفت؛ بدترین شکل ممکن، یعنی بدون اعمال اقتدار بر صادرکنندگان برای بازگشت ارز، ولی با آزاد گذاشتن بازارهای غیررسمی.

نتیجه این است که:

– دولت فقط بخشی از ذی‌نفعان افزایش نرخ ارز است؛

– ذی‌نفع اصلی، همان الیگارش‌ی صادراتی و مالی است که از رانت چند ده هزار میلیاردی بهره می‌برد.

چرا «حکومت» ظاهراً زورش به این شرکت‌ها نمی‌رسد؟ جدال:

شما یک جا یک جمله‌ای گفتید که باید با طلا نوشت: «حکومت یعنی اعمال مشروع اقتدار در یک سرزمین. وقتی دو رئیس‌جمهور و رهبر کشور سر یک شرکت خصولتی فریاد می‌زنند و آن شرکت گوش نمی‌دهد، یعنی ما حکومت نداریم.» اگر این‌قدر مسئله روشن است، چرا زور کسی به این شرکت‌ها نمی‌رسد؟

جبرائیلی:

دو سطح ماجرا را باید از هم جدا کنیم:

۱. سطح حقوقی و تعریف حکومت در علوم سیاسی، حکومت یعنی نهادی که انحصار اعمال مشروع زور را دارد. اگر دولت و حاکمیت نمی‌تواند شرکت زیرمجموعه خودش را وادار کند ارز را برگرداند، عملاً این انحصار را از دست داده؛ یا دست‌کم، بخشی از آن را به یک الیگارش‌ی واگذار کرده است.

۲. سطح واقعی قدرت در ایران امروز این شرکت‌ها فقط بنگاه اقتصادی نیستند؛ شبکه‌ای هستند که:

– پول دارند؛

– رسانه دارند؛

– شبکه کارشناسی و دانشگاهی دارند؛

– در بدنه دولت و مجلس و حتی قوه قضائیه نفوذ دارند؛

– می‌توانند فضای مجازی را با موج‌های تبلیغاتی و فحاشی، علیه هر منتقدی آلوده کنند.

وقتی من و امثال من از تثبیت نرخ ارز و بازگشت ۱۰۰ درصدی ارز صحبت می‌کنیم،

نه حذف هرگونه کنترل و سپردن سرنوشت پول ملی به بازار قاچاق و اتاق بازرگانی.

آیا دولت برای تأمین حقوق کارمندان، عمداً نرخ ارز را بالا می‌برد؟ جدال:

این روزها در شبکه‌های اجتماعی زیاد می‌شنویم که «دولت برای تأمین حقوق‌ها و جبران کسری بودجه، نرخ ارز را بالا می‌برد.» شما با این تحلیل موافقید؟

جبرائیلی:

این تحلیل بخشی از واقعیت را می‌بیند، اما اگر روی آن قفل شویم، اصل ماجرا را از دست می‌دهیم.

بله، وقتی دولت:

– بودجه ریالی‌اش را با دلار گران‌تر تبدیل می‌کند؛ – و در عین حال، حقوق را با تأخیر و کم‌ارزش پرداخت می‌کند؛ در عمل، می‌شود دزدی از مردم از طریق تورم.

اما نکته مهم‌تر این است که: افزایش نرخ ارز همیشه با اراده سیاسی و تصمیم حاکمیت انجام شده است.



صندوق بین‌المللی پول برای ایران وام نداد، اما نسخه‌اش را خط به خط اجرا کرده‌ایم؛ از یکسان‌سازی و شناورسازی نرخ ارز تا حذف ارز ترجیحی، حذف یارانه انرژی و سلامت و خصوصی‌سازی افسارگسیخته.

اقتصاددانان محبوب رسانه‌های رسمی، همان توصیه‌هایی را تکرار کردند که در گزارش‌های ماده ۴ صندوق نوشته شده بود؛ نتیجه، ترکیبی از تورم مزمن، سقوط ارزش پول ملی و شکل‌گیری الیگارش‌ی قدرتمند ارزی در دل ساختار رسمی است.

تحویل بانک مرکزی بدهد؛

– بانک مرکزی باید این ارز را از طریق سازوکار شفاف، در اختیار کالاهای اساسی، دارو، تولید و نیازهای واقعی کشور بگذارد.

۳. بازگرداندن انفال و منابع طبیعی به حاکمیت خصوصی‌سازی‌های افسارگسیخته در حوزه معدن، فولاد، پتروشیمی و... باید بازنگری شود؛ – مدل اداره این بنگاه‌ها باید «حق‌العمل‌کاری» باشد؛

– مواد اولیه و محصول، مال حاکمیت؛

– شرکت، فقط هزینه مدیریت و سود معقول بابت اداره می‌گیرد، نه رانت از محل افزایش نرخ ارز.

۴. تثبیت نرخ ارز و شکستن سیگنال «دلار

همیشه بالا می‌رود»

– حاکمیت باید برای یک دوره معنادار، نرخ مشخصی را اعلام و بر آن پافشاری کند؛

– تجربه ۱۳۷۴ نشان داد اگر دولت ۱۰۰ درصد ارز را در اختیار بگیرد و محکم بایستد، می‌تواند بازار را از ۷۰۰ به ۳۰۰ تومان برگرداند؛

– بازار قاچاق همیشه وجود خواهد داشت، اما اگر عمقش کم و بی‌ارتباط با قیمت‌گذاری رسمی باشد، تأثیری بر زندگی مردم نخواهد داشت.

۲. سطح سیاست‌گذاری روزمره: نقش مجلس و قوه قضائیه

نقش مجلس:

– امروز قانون ما «شناور مدیریت‌شده» بودن نرخ ارز را پذیرفته؛

– ما طرحی آماده کرده‌ایم که این نظام به «نرخ میخکوب خزنده» (تثبیت با تعدیل بسیار محدود) تبدیل شود؛

– رئیس مجلس هنوز این طرح را در دستور کار قرار نداده.

مطالبه مشخص از مردم این است که:

– به‌جای درخواست شغل و رانت فردی از نماینده – از او بخواهند به‌طور علنی از تثبیت نرخ ارز، بازگشت ۱۰۰ درصد ارز و اصلاح نظام بانکی حمایت کند؛

– بپرسند: «آیا طرح صمصامی را امضا کرده‌ای یا نه؟ چرا؟»

نقش قوه قضائیه:

– طبق قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، برنگرداندن ارز حاصل از صادرات، جرم است؛ – از قوه قضائیه باید خواست:

– همان‌طور که یک دلال خودرو را محاکمه و حتی اعدام می‌کند،

– درباره «پرونده ۱۰۰ میلیارد دلاری» هم شفاف‌سازی و اقدام قاطع انجام دهد. اگر تجمعی قرار است شکل بگیرد، به‌جای اینکه فقط حول حجاب یا مسائل حاشیه‌ای باشد،

می‌تواند مطالبه‌محور و حول «فساد ارزی و حفظ سفره مردم» شکل بگیرد؛ البته در چهارچوب قانون.

۳. سطح اجتماعی: حزب، آگاهی و شبکه‌سازی

جدال: بعضی‌ها می‌گویند شما همه‌چیز را به آینده‌ای حواله می‌کنید که حزب‌تان قوی شود، نماینده بفرستید مجلس، رئیس‌جمهور شوید... اما واقعیت این است که جامعه در آستانه بحران فوری است. این «استراتژی انتخاباتی» جواب اضطرار را نمی‌دهد.

جبرانیلی:

من اصلاً منکر اضطرار نیستم؛ اتفاقاً می‌گویم وضع به‌شدت اضطراری است. اما حتی در اضطرار هم باید فهمید «با چه ابزاری» می‌شود کاری کرد.

این‌که بگوییم: «مردم همین فردا بریزند در خیابان، همه‌چیز درست می‌شود» یک آدرس غلط است. تجربه آبان ۹۸ را دیده‌ایم؛

– بنزین گران شد؛

– اعتراض به حق مردم با خشونت و سرکوب و نفوذ و... درهم آمیخت؛

– در نهایت نه بنزین برگشت، نه ساختاری اصلاح شد؛ فقط شکاف اجتماعی عمیق‌تر شد. اما اگر:

– یک شبکه اجتماعی آگاه و سازمان‌یافته شکل بگیرد؛

– کارگر، معلم، پرستار، دانشجو، طلبه، پاسدار، همه بفهمند «چه کسی» جیب‌شان را می‌زند؛ – این آگاهی تبدیل شود به فشار منظم، مداوم و قانونی بر نمایندگان و مسئولان؛ آن وقت، حتی ساختار موجود هم مجبور به اصلاح می‌شود.

حزب تمدن نوین اسلامی که ما راه انداخته‌ایم،

با همین هدف است؛

– تا امروز ده‌ها هزار نفر ثبت‌نام کرده‌اند؛

– برای هر استان، شبکه و مأموریت تعریف می‌کنیم؛

– از اعضا می‌خواهیم یک نفر را هر هفته آگاه کنند؛

– و در سفرهای استانی مسئولان، مطالبه تثبیت ارز و مبارزه با الیگارشی را علنی و شعارمحور کنند. این مسیر، سخت و کند است؛ اما تنها مسیر واقع‌بینانه برای اصلاح بدون فروپاشی است.

جمع‌بندی: خطر فروپاشی یا امکان اصلاح؟ جدال:

شما بارها از «سوریه‌ای شدن» ایران حرف زده‌اید. الان، با دلار ۱۲۶ هزار تومانی، تورم فراینده، فشار بر سه دهک پایین و هم‌زمان تهدید جنگ منطقه‌ای، واقعاً چقدر خطر فروپاشی را جدی می‌دانید؟

جبرانیلی:

من اهل سیاه‌نمایی و ناامید کردن مردم نیستم، اما اگر بگویم خطر نیست، دروغ گفته‌ام.

ترکیب:

– انفجار تومی؛

– بی‌عدالتی عریان در توزیع ثروت؛

– نگاه تحقیرآمیز بخش‌هایی از حکمرانی به طبقه فرودست؛

– و تهدید خارجی و جنگ ترکیبی می‌تواند هر کشوری را به آستانه فروپاشی برساند.

اما یک نکته مهم را تجربه جنگ ۱۲ روزه به ما نشان داد:

– دشمن روی «شورش داخلی» بعد از حمله خارجی حساب کرده بود؛

– اما مردم ایران، با همه کله‌ها از وضع معیشت، پشت سر نتانیا‌هو و ربع‌پهلو نرفتند؛

– این یعنی هنوز سرمایه‌ای از اعتماد و احساس تعلق به این خاک و این نظام وجود دارد. اگر این سرمایه را با:

– عدالت در سیاست‌گذاری اقتصادی،

– مبارزه واقعی با الیگارشی،

– و احترام به کرامت معیشتی مردم تقویت کنیم، ایران می‌تواند از این گردنه هم بگذرد و

تراژدی ناتمام سقوط ارزش پول ملی در ایران



سید جواد حسینیان
قائم مقام حزب
تمدن نوین اسلامی

...ادامه سرمقاله

رکن دوم؛ اقتصاد خصوصی (مالکیت فردی مشروع) که به فعالیت‌های اقتصادی شخصیت‌های حقیقی و حقوقی، کار و سرمایه‌گذاری مشروع اختصاص دارد. این مالکیت محترم است اما مقید به چارچوب‌های عدالت و حق است. دولت موظف است از این بخش در برابر تعدی و همچنین از جامعه در برابر سوء‌استفاده‌های احتمالی آن حمایت کند. حلقه اتصال، نهادهای مردمی و جمعی، اقتصاد تعاونی یا مالکیت جمعی است که برای رفع نیازهای مشترک و تقویت تولید ملی شکل می‌گیرند. این بخش نقش مهمی در توزیع عادلانه قدرت اقتصادی و جلوگیری از تمرکز آن در دست دولت یا بخش خصوصی بزرگ ایفا می‌کند و از طرفی بهترین روش برای تجمیع و مولد شدن سرمایه‌های خرداست.

دولت در این ساختار تنظیم‌گر، ناظر و تسهیل‌کننده است. دولت باید شرایط حضور فعال و عادلانه مردم در همه بخش‌های اقتصادی را فراهم سازد، نه اینکه از صحنه خارج شود و کار را به دست نیروهای غیرمسئول بسپارد. در ادبیات برخی مکاتب اقتصادی، بازار آزاد راه‌حل مطلق همه مشکلات اقتصادی تلقی می‌شود. اما تجربه تاریخی به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه نشان داده است که رهاسازی بی‌قید و شرط بازار در غیاب نهادهای قوی نظارتی، نه تنها منجر به کارایی نمی‌شود، بلکه به سرعت به انحصار، رانت‌خواری و تمرکز ثروت منتهی می‌گردد.

اسلام، همان‌طور که اشاره شد، بازار آزاد مشروط را

تأیید می‌کند. یک شرط محدودیت‌های اخلاقی است مانند ممنوعیت احتکار، غش در معامله و فریبکاری. شرط دیگر نظارت سیستمی دولت است. دولت باید بر قیمت‌گذاری کالاهای استراتژیک، کیفیت تولید و جلوگیری از اجحاف در حق مصرف‌کننده نظارت عقلانی و سیستماتیک داشته باشد.

نادیده گرفتن این حدود در اقتصاد ایران به‌ویژه در حوزه ارز سبب شده است که نوسانات بازار نه ناشی از عرضه و تقاضای واقعی، بلکه ناشی از اعمال قدرت عده‌ای انحصارگر در تعیین ارزش پول دست مردم است. یکی از بزرگ‌ترین موانع حفظ ارزش پول ملی، مجوز تعیین نرخ ارز در دست عده‌ای معدود است که از افزایش نرخ آن سودهای کلان می‌برند. مشکل از قوانینی است



رهبر انقلاب بارها بر تقویت ارزش پول ملی تأکید کرده‌اند اما در عمل ما شاهد کاهش پیوسته آن هستیم. آن‌هم به شکلی که مردم هنوز خود را با شرایط جدید وفق نداده‌اند که جهش دیگری رخ می‌دهد. پرسش اصلی این است که چرا این چرخه ادامه دارد؟

افزایش نرخ ارز غیررسمی خواهد شد. راه حل ایجاد سامانه‌های اقتصادی یکپارچه است. واردات، تخصیص ارز، فروش کالا در داخل و قیمت نهایی باید به صورت زنجیره‌ای و قابل رصد باشند. عدم اتصال سامانه‌ها به یکدیگر یعنی مغز اقتصادی کشور ناقص کار می‌کند و بخش‌های مختلف با اطلاعات متفاوت عمل می‌کنند.

یکی از ضعف‌های بنیادی در مدیریت اقتصادی ایران، تمایل به تصمیم‌گیری‌های شعاری و واکنشی در برابر فشار رسانه‌ای یا سیاسی است. اقتصاد نیازمند ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و تکیه بر



همان‌طور که اشاره شد، اسلام بازار آزاد مشروط را تأیید می‌کند. یک شرط محدودیت‌های اخلاقی است مانند ممنوعیت احتکار، غش در معامله و فریبکاری. شرط دیگر نظارت سیستمی دولت است. دولت باید بر قیمت‌گذاری کالاهای استراتژیک، کیفیت تولید و جلوگیری از اجحاف در حق مصرف‌کننده نظارت عقلانی و سیستماتیک داشته باشد.

حتی قوی‌تر شود.

اما اگر:

– نسخه‌های IMF ادامه پیدا کند؛

– نرخ ارز هر روز بالا برود؛

– و طبقه فرودست احساس کند «هیچ کس صدای ما نیست»، آن وقت ممکن است همان شورش رخ بدهد که دشمن از سال‌ها قبل برایش برنامه‌ریزی کرده؛ با این تفاوت که این بار، طراح شورش، صندوق بین‌المللی پول است و مجری‌اش، جوانان مؤمن و انقلابی ناآگاه.

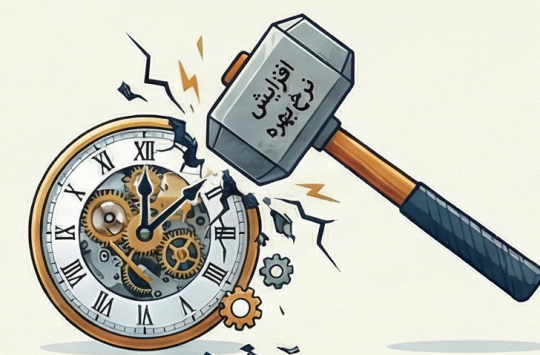
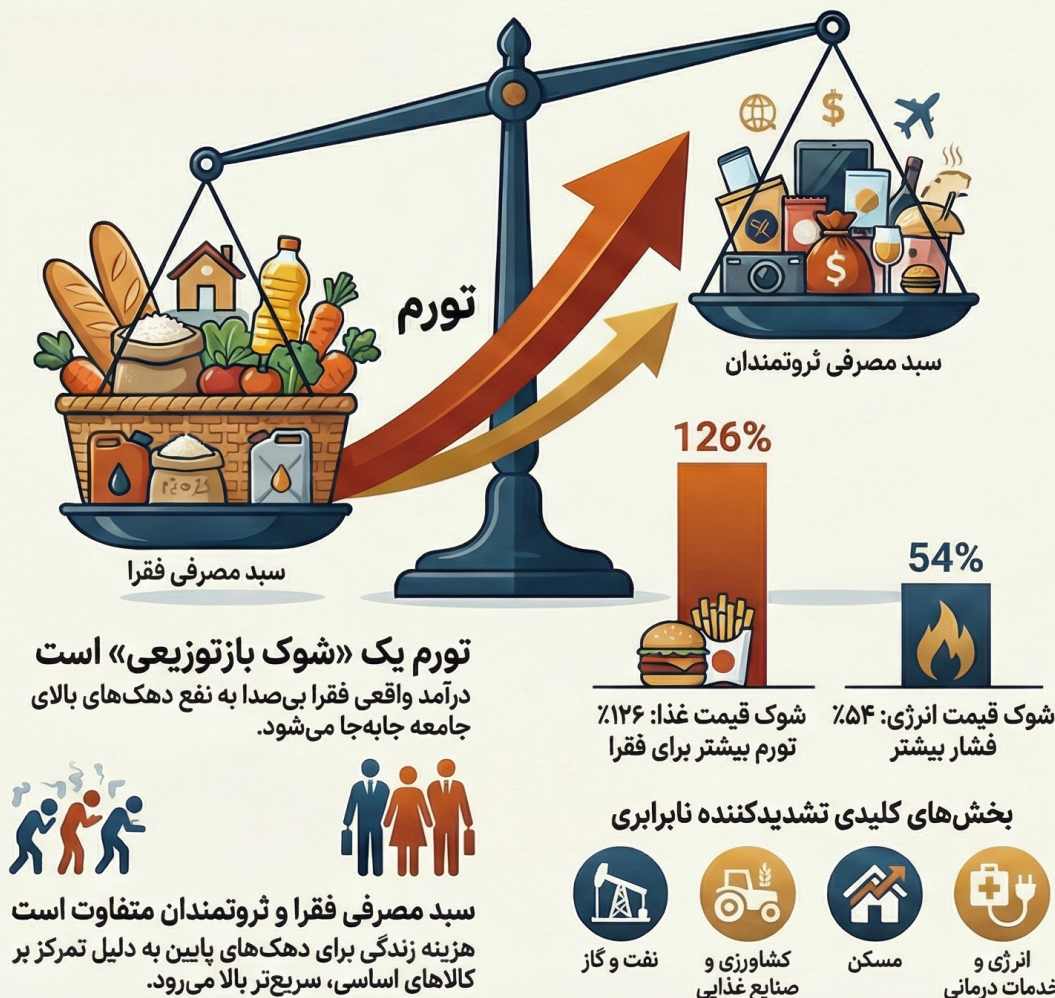
انتخاب با ماست؛ یا این ساختار را با فشار آگاهانه و قانونی تغییر می‌دهیم، یا ساختار، زیر فشار فقر و خشم و مداخله خارجی، روی سر همه‌مان خراب می‌شود.



در ساختار فعلی، هر واحد افزایش نرخ ارز، یک دزدی نامرئی از ۹۰ میلیون ایرانی است. صادرکننده‌ای که سال گذشته برای هر یک میلیارد دلار صادرات، ۴۰ هزار میلیارد تومان می‌گرفت، امروز با همان صادرات، ۱۰۰ هزار میلیارد تومان نصیبش می‌شود؛ یعنی ۶۰ هزار میلیارد تومان رانت خالص. این انتقال ثروت بدون صورت حساب و بی‌نام، مهم‌ترین موتور تولید نابرابری و خشم اجتماعی در ایران است.

چرا تورم بیشتر روی سفره فقرا می‌نشیند؟

چرا تورم بیشتر روی سفره فقرا می‌نشیند؟



درمان اشتباه:
افزایش نرخ بهره
این ابزار کور، نابرابری را تشدید کرده و به ریشه شوک قیمتی نمی‌پردازد.



راهکار جایگزین:
«جعبه ابزار بخشی»
سیاست‌های هدفمند مانند ذخایر استراتژیک، یارانه‌ها و تنظیم هوشمند قیمت‌ها.

«بحران هزینه زندگی، بحران نابرابری است»
هر تصمیم درباره قیمت انرژی و غذا، تصمیمی درباره توزیع ثروت در جامعه است.

اگر این روزها حس می‌کنید همه چیز گران شده اما فشارش روی بعضی‌ها هزار برابر بقیه است، دقیقاً همان جاست که این تحقیق وارد ماجرا می‌شود. نویسندگان نشان می‌دهند «بحران هزینه زندگی» فقط بالا رفتن یک عدد به نام تورم نیست؛ ماجرا این است که کدام قیمت‌ها بالا می‌رود و این گرانی روی چه کسانی بیشتر می‌نشیند. وقتی غذا، انرژی، مسکن و درمان گران می‌شود، فقیر و غنی یک جور آسیب نمی‌بینند؛ فقرا عملاً بخش بزرگ‌تری از زندگی‌شان را از دست می‌دهند. این تحقیق با عدد و رقم نشان می‌دهد هر موج گرانی چگونه می‌تواند نابرابری را جهشی بالا ببرد.



مثل یک خانواده مرفه، به راحتی رستوران را حذف کنند یا سفر خارجی را کنسل کنند و «کمر تورم را بشکنند»؛ تنها راه‌شان این است که از خوراک، سلامت و کیفیت زندگی خود بزنند. از سوی دیگر، دهک‌های بالا، هم سهم مصرف ضروری‌شان در درآمد کمتر است، هم دارایی و پس‌انداز دارند که ارزشش همراه با تورم رشد می‌کند. به عبارت دیگر، همان موج گرانی که فقرا را خفه می‌کند، می‌تواند برای ثروتمندان باد موافق باشد.

هشت بخش کلیدی که اقتصاد و نابرابری را با هم تکان می‌دهند
یکی از یافته‌های مهم این پژوهش این است که همه بخش‌ها به یک اندازه خطرناک نیستند.

نهایت، قیمت سبد مصرف هر دهک را چقدر افزایش می‌دهد. آنها برای هر بخش اقتصادی، یک شبیه‌سازی انجام داده‌اند: شوک مستقیم: مثلاً اگر فقط قیمت مواد غذایی بالا برود، سبد مصرف دهک اول تا دهم چند درصد گران‌تر می‌شود؟ شوک غیرمستقیم: افزایش قیمت گندم و انرژی، قیمت نان، حمل‌ونقل، رستوران، بسته‌بندی و... را چقدر بالا می‌برد؟ در پایان، برای هر بخش، میزان «تورم اختصاصی» هر دهک را به دست آورده‌اند و سپس این اثر را روی ضریب جینی - شاخص مشهور نابرابری درآمد - محاسبه کرده‌اند. نتیجه چیست؟ هر شوک قیمتی، نه فقط یک جهش تورمی، بلکه یک «تغییر در توزیع درآمد» ایجاد می‌کند.

وقتی گرانی نان و بنزین، سه برابر فقرا را می‌سوزاند
اعداد این پژوهش تصویر روشنی از بی‌عدالتی تورمی به دست می‌دهد: یک شوک قیمتی در بخش غذا، برای فقیرترین دهک جامعه، تورمی ۱۲۶ درصد بیشتر از ثروتمندترین دهک ایجاد می‌کند؛ یعنی اگر یک خانواده ثروتمند افزایش ۱ درصدی هزینه سبد مصرفش را حس می‌کند، برای فقیرترین خانواده این عدد به بیش از ۲٫۲ برابر می‌رسد. شوک قیمت در فرآورده‌های نفتی و زغال‌سنگ (بنزین، گازوئیل، سوخت خانگی و...) تورمی ۵۴ درصد بیشتر برای فقیرترین دهک نسبت به ثروتمندترین دهک ایجاد می‌کند. چرا چنین می‌شود؟ زیرا دهک‌های پایین ناچارند بخش بزرگ‌تری از درآمدشان را خرج کالاهایی کنند که کاملاً ضروری است و امکان حذف آن وجود ندارد؛ غذا، سوخت، اجاره و درمان. آنها نمی‌توانند

شاخص‌های رسمی تورم، یک «مصرف‌کننده متوسط» فرضی می‌سازند؛ اما در دنیای واقعی چنین فردی وجود ندارد. سبد هزینه دهک‌های پایین پراز اجناس ضروری مثل خوراک و سوخت است، در حالی که ثروتمندان سهم بیشتری از درآمدشان را صرف تفریح، سفر و سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ برای همین، یک موج گرانی برای طبقات مختلف معنای کاملاً متفاوتی دارد.

تیم وپر برای فرار از دام «میانگین‌ها»، کار را از واقعیت زندگی روزمره شروع کرده است. آنها ابتدا سبد مصرف هر دهک درآمدی در آمریکا را با جزئیات بازسازی کرده‌اند؛ یعنی مشخص کرده‌اند دهک اول تا دهم، چه سهمی از هزینه‌هایش را صرف بخش‌های مختلف می‌کند: مسکن، خوراک، سوخت، انرژی، حمل‌ونقل، درمان، کالاهای شیمیایی، تفریح و... گام بعدی این است که با استفاده از جداول «ورودی-خروجی» اقتصاد آمریکا، محاسبه کنند اگر قیمت یک بخش - مثلاً بنزین یا گندم - بالا برود، این شوک چگونه از طریق زنجیره تولید و توزیع به سایر بخش‌ها سرایت می‌کند و در

با بررسی جزئیات سبد مصرف دهک‌های مختلف در آمریکا و استفاده از یک مدل پیچیده «ورودی-خروجی» (لئونتیف)، نشان داده‌اند که افزایش قیمت در چند بخش مشخص اقتصادی، می‌تواند در عرض چند ماه، به اندازه یک سال کامل، نابرابری درآمدی را بالا ببرد. نتیجه ساده است: بحران گرانی، در اصل بحران نابرابری است.

تورم برای چه کسی است؟ برای «میانگین» یا برای آدم‌های واقعی؟

در تحلیل‌های رسمی، تورم معمولاً با یک شاخص کلی مثل CPI سنجیده می‌شود؛ یعنی اداره آمار، یک «سبد متوسط» از کالا و خدمات می‌سازد و تغییر قیمت آن را به عنوان تورم اعلام می‌کند. اما هیچ خانواده‌ای دقیقاً مثل این «مصرف‌کننده متوسط» زندگی نمی‌کند.

فقیرترین دهک جامعه، بخش بزرگی از درآمدش را صرف خوراک، انرژی، اجاره و درمان می‌کند؛ در حالی که دهک‌های بالاتر سهم بیشتری از درآمد خود را به سفر، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و کالاهای لوکس اختصاص می‌دهند.

پس وقتی مثلاً قیمت مواد غذایی دو برابر می‌شود و قیمت لوازم لوکس ثابت می‌ماند، تورم رسمی فقط میانگین این دوران‌ها را نشان می‌دهد؛ اما واقعیت زندگی چیز دیگری است: برای یک خانواده فقیر، هزینه زندگی ممکن است ۳۰-۴۰ درصد بالا برود؛ در حالی که یک خانواده ثروتمند، این تغییر را شاید فقط در یکی دو قلم خرید ماهانه‌اش احساس کند. بنابراین، تورم از نظر آماری یک عدد است، اما از نظر اجتماعی یک تجربه طبقاتی است؛ تجربه‌ای که برای پایین‌ترین دهک‌ها بسیار سنگین‌تر و دردناک‌تر است.

مدل جدید پژوهشگران: از سبد مصرف تا ضریب جینی

بحران «هزینه زندگی» این روزها تقریباً در همه کشورهاست؛ از سوپرمارکت تا قبض برق و کرایه خانه، همه چیز گران شده و معمولاً با یک کلمه خلاصه می‌شود: تورم.

اما پژوهشی تازه نشان می‌دهد ماجرا فقط بالا رفتن یک عدد کلی به اسم «نرخ تورم» نیست؛ هر شوک قیمتی بزرگ، در عمل یک «شوک بازتوزیعی» است؛ یعنی ثروت را بی‌سروصدا از فقرا به ثروتمندان منتقل می‌کند. چهار پژوهشگر به سرپرستی «ایزابلا وپر» در دانشگاه ماساچوست،

این تحقیق می‌گوید تورم یک عدد خنثی نیست؛ هر شوک قیمتی در واقع یک «شوک بازتوزیعی» است. وقتی قیمت غذا، انرژی و مسکن جهش می‌کند، هزینه زندگی برای فقیرترین دهک جامعه چند برابر سریع‌تر از ثروتمندان بالا می‌رود و بخشی از درآمد واقعی فقرا بی‌صدا به نفع دهک‌های بالا جابه‌جا می‌شود.

اعداد تحقّق روشن

است؛ شوک قیمت در

بخش غذا، برای

فقیرترین دهک، تورمی

۱۲۶ درصد بیشتر از

ثروتمندترین دهک

ایجاد می‌کند. شوک

فرآورده‌های نفتی و

زغال‌سنگ هم حدود ۵۴

درصد فشار بیشتری

روی پایین‌ترین دهک

می‌آورد. فقرانمی‌توانند

از نان، بنزین و اجاره

صرف‌نظر کنند و ناچارند

کیفیت زندگی خود را

قربانی کنند.

افزایش قیمت در برخی حوزه‌ها، هم تورم عمومی

را به شدت تحریک می‌کند و هم نابرابری را بالا می‌برد. پژوهشگران نام این‌ها را گذاشته‌اند:

«بخش‌های سیستماتیک مهم برای نابرابری».

در اقتصاد آمریکا، این بخش‌ها عمدتاً عبارت‌اند از:

۱. استخراج نفت و گاز

۲. فرآورده‌های نفتی و زغال‌سنگ

۳. انرژی و خدمات عمومی (آب، برق، گاز)

۴. کشاورزی و مزارع

۵. صنایع غذایی و نوشیدنی

۶. محصولات شیمیایی

۷. مسکن و اجاره

۸. عمده‌فروشی و شبکه توزیع

به این فهرست باید دو بخش سلامت _ «خدمات درمان سرپایی» و «بیمارستان‌ها» _ را هم اضافه کرد که از نظر فشار بر دهک‌های پایین بسیار مهم‌اند، هرچند مثل نفت و غذا، موتور اصلی تورم نیستند.

ویژگی مشترک همه این‌ها چیست؟

_ یا کالا و خدمت کاملاً ضروری برای خانوار هستند (غذا، انرژی، مسکن، درمان)،

_ یا نقش کلیدی در زنجیره تولید و توزیع دارند (نفت، گاز، شیمیایی‌ها، عمده‌فروشی)، یا هردو.

بنابراین، شوک قیمت در این بخش‌ها مثل تکان دادن ستون فقرات اقتصاد است؛ موجی که هم سطح عمومی قیمت‌ها را بالا می‌برد، هم توزیع درآمد را نابرابرتر می‌کند.

یک سال نابرابری، فشرده در چند ماه

پژوهش وپر و همکارانش تنها به محاسبه تئوریک بسنده نکرده است؛ آنها شوک قیمتی واقعی سال ۲۰۲۲ _ هم‌زمان با جنگ اوکراین و جهش جهانی قیمت انرژی و غذا _ را هم در مدل خود شبیه‌سازی کرده‌اند.

نتیجه تکان‌دهنده است:

_ فقط شوک قیمت در بخش «فرآورده‌های نفتی و زغال‌سنگ»، ضریب جینی را به اندازه حدود یک‌سوم افزایش سالانه نابرابری در چهار دهه گذشته بالا برده است.

_ شوک‌های جداگانه در بخش غذا و کشاورزی نیز هرکدام حدود دوسوم همین اثر را داشته‌اند.

وقتی پژوهشگران همه این هشت بخش کلیدی را با هم در نظر گرفته‌اند _ یعنی همان ترکیبی که در واقعیت ۲۰۲۲ رخ داد _ افزایش حاصل در ضریب جینی تقریباً معادل یک‌سال کامل رشد متوسط نابرابری در دوره ۱۹۸۰ تا ۲۰۲۱ بوده است.

به زبان ساده، مردم در عرض چند ماه، همان افزایش شکاف طبقاتی را تجربه کرده‌اند که در گذشته معمولاً طی یک سال کامل اتفاق می‌افتاد. این همان معنای دقیق «شوک بازتوزیعی» است: تورم، زمان را برای فقرا تندتر می‌کند.

چرا نسخه آشنای «افزایش نرخ بهره» کار نمی‌کند؟

در برابر تورم، نسخه‌ای که بانک‌های مرکزی در سراسر جهان سال‌هاست می‌پیچند، بالا بردن نرخ بهره است؛ امید این است که با گران‌تر شدن وام، تقاضا کم شود و قیمت‌ها پایین بیاید. اما وقتی ریشه تورم، نه هجوم تقاضا، بلکه شوک عرضه در چند بخش کلیدی است _ مثلاً تحریم نفت، خشکسالی، جنگ یا اختلال زنجیره تأمین _ این نسخه بیشتر شبیه درمان اشتباه است. پژوهش جدید چند اثر مهم این سیاست را یادآوری می‌کند:

۱. سود برای ثروتمندان، فشار بر بدهکاران

ثروتمندان معمولاً دارایی مالی و اوراق قرضه دارند؛ با بالا رفتن نرخ بهره، بازده این دارایی‌ها بیشتر می‌شود. در مقابل، خانوارهای کم‌درآمد و طبقه متوسط که وام مسکن و وام مصرفی دارند، باید اقساط سنگین‌تری بپردازند.

۲. تضعیف بازار کار

نرخ بهره بالا، سرمایه‌گذاری را کم و رشد اقتصادی را کند می‌کند؛ نتیجه‌اش بیکاری یا رکود دستمزدهاست؛ اتفاقی که معمولاً اول دامن کارگران و مشاغل کم‌مهارت را می‌گیرد.

۳. بی‌اثر بر قیمت نفت و غذا

افزایش نرخ بهره، نه می‌تواند جنگ را متوقف کند، نه خشکسالی را درمان کند، و نه ظرفیت پالایشگاه‌ها و تولید گندم را ناگهان بالا ببرد. قیمت نفت و غذاییش از آن‌که به تقاضای داخلی وابسته باشد، به عوامل جهانی و عرضه گره خورده است.

از این رو، استفاده از این ابزار «گل‌نگر» برای شوک‌های «بخشی»، هم ناکارآمد است و هم به‌طور ساختاری نابرابری را بیشتر می‌کند.

جعبه‌ابزار جایگزین: از ذخایر استراتژیک تا کنترل هوشمند قیمت

اگر افزایش نرخ بهره پاسخ مناسبی نیست، چه باید کرد؟

وپر و همکارانش پیشنهاد یک «**جعبه‌ابزار بخشی**» را مطرح می‌کنند؛ مجموعه‌ای از سیاست‌ها که مستقیماً سراغ همان بخش‌های حساس می‌رود:

۱. افزایش تاب‌آوری عرضه

سرمایه‌گذاری در تولید داخلی غذا و انرژی، تنوع‌بخشی به منابع واردات، کاهش وابستگی به چند مسیر یا کشور محدود و توسعه زیرساخت‌های ذخیره‌سازی، می‌تواند اقتصاد را در برابر شوک‌های خارجی مقاوم‌تر کند.

۲. ذخایر استراتژیک و مدیریت ذخایر

تشکیل ذخایر راهبردی در کالاهای اساسی مثل گندم، سوخت و برخی مواد شیمیایی کلیدی، به

📊

همه بخش‌ها به یک

اندازه خطرناک نیستند؛

افزایش قیمت در چند

حوزه کلیدی، هم موتور

تورم را روشن می‌کند و

هم نابرابری را بالا می‌برد.

نفت و گاز، فرآورده‌های

نفتی، انرژی، کشاورزی،

صنایع غذایی،

شیمیایی‌ها، مسکن،

شبکه عمده‌فروشی و

همچنین خدمات

درمانی، به‌عنوان

«بخش‌های

سیستماتیکاً مهم برای

نابرابری» معرفی

شده‌اند.

دولت امکان می‌دهد در زمان جهش قیمت، کالا را از انبارها به بازار تزریق کند و جلوی اوج‌گیری شدید قیمت‌ها را بگیرد.

۳. ابزارهای مالیاتی و یارانه‌ای هدفمند

کاهش مالیات یا ارائه یارانه موقت در حلقه‌های حساس زنجیره تولید و توزیع _ مثلاً حمل‌ونقل یا نهاده‌های کشاورزی _ می‌تواند بدون ایجاد فشار بودجه‌ای گسترده، شوک را مهار کند. مهم است که این حمایت‌ها واقعاً به مصرف‌کننده نهایی برسد، نه فقط به صورت رانت میان واسطه‌ها تقسیم شود.

۴. کنترل و تنظیم هوشمند قیمت‌ها

در شرایط اضطراری، سقف قیمت یا «کریدور قیمتی» برای برخی کالاهای حیاتی می‌تواند از انفجار تورمی جلوگیری کند؛ به شرط آن‌که هم‌زمان سازوکار تأمین و تولید نیز تقویت شود تا کمبود مصنوعی ایجاد نشود.

ایده اصلی این است که ثبات قیمت در چند بخش حساس، هم تورم را مهار می‌کند و هم از جهش نابرابری جلوگیری می‌کند؛ درحالی‌که افزایش کورنرخ بهره، فقط با چکش به‌جان کل اقتصاد می‌افتد.

پی‌نوشت: معنای این یافته‌ها برای کشورهایی مثل ایران

گرچه این پژوهش با داده‌های ایالات متحده انجام شده، اما پیام آن برای کشورهایی مانند ایران _ که سال‌ها با تورم مزمن، شوک ارزی و جهش قیمت کالاهای اساسی روبه‌رو بوده‌اند _ بسیار روشن است.

در ایران نیز، دهک‌های پایین بخش عمده‌ای از درآمد خود را صرف غذا، انرژی، اجاره و حمل‌ونقل می‌کنند. هر شوک ارزی که بلافاصله خود را در قیمت نان، روغن، مرغ، بنزین، گاز و اجاره‌نشان می‌دهد، در واقع یک «توزیع مجدد» از پایین به بالاست؛ توزیعی که معمولاً در آمار رسمی تورم، پشت‌میانگین‌ها پنهان می‌شود.

سیاست‌هایی مثل:

_ آزادسازی ناگهانی قیمت سوخت بدون مهار نرخ

ارز،

_ حذف یارانه‌های غذایی بدون جبران مؤثر،

_ افزایش مالیات غیرمستقیم بر کالاهای اساسی، عملاً به معنای **بستن کمربند فقر** و **بازتر کردن کمربند ثروتمندان** است؛ حتی اگر در ظاهر، «اصلاح ساختار» نام بگیرد.

برعکس، اگر از ابتدا بدانیم شوک قیمت در کدام بخش‌ها می‌تواند «یک سال نابرابری» را در چند ماه فشرده کند، آنگاه سیاست‌گذار می‌تواند همان‌جا که ضربه می‌خورد، سپر بگذارد:

📈

افزایش نرخ بهره، نسخه

محبوب بانک‌های مرکزی

برای مقابله با تورم است؛

اما وقتی ریشه گرانی در

شوک عرضه و قیمت

نفت، گاز و غذاست، این

ابزار بیشتر شبیه درمان

اشتباه است. نرخ بهره

بالا، بدهی خانوارهای

کم‌درآمد را سنگین‌تر

می‌کند، سرمایه‌گذاری و

اشتغال را می‌زند و

در عین حال تأثیر

مستقیمی بر قیمت

جهانی نفت و گندم

ندارد.

_ ذخایر راهبردی گندم، روغن و نهاده‌های دامی؛

_ قراردادهای بلندمدت برای واردات انرژی یا خوراک؛

_ نظارت شفاف بر زنجیره توزیع و حذف رانت‌های

انحصاری؛

_ و حمایت نقدی یا کالایی هدفمند که واقعاً متناسب با سبد هزینه دهک‌های پایین طراحی شده باشد.

جمع‌بندی: تورم، آزمون عدالت اقتصادی است

این پژوهش یک پیام ساده اما رادیکال دارد: **تورم «خنثی» وجود ندارد**. هر دوره گرانی، به‌ویژه وقتی از دل شوک‌های انرژی و غذا بیرون می‌آید، ناگزیر بازتوزیعی است؛ یا از ثروتمندان به فقرا، یا _ آن‌طور که در تجربه اخیر آمریکا و بسیاری کشورها دیده‌ایم _ بالعکس.

اگر سیاست‌گذار فقط به میانگین‌ها نگاه کند و تنها ابزارش نرخ بهره و آزادسازی قیمت‌ها باشد، احتمالاً هر موج تورم جدید، شکاف طبقاتی را عمیق‌تر می‌کند. اما اگر از ابتدا بپذیریم که «بحران هزینه زندگی، بحران نابرابری است»، آن‌گاه طراحی سیاست نیز عوض می‌شود: به‌جای این‌که مردم را در دریای متلاطم قیمت‌ها رها کنیم و فقط سطح آب را اندازه بگیریم، باید دید چه کسی قایق بادی دارد و چه کسی حتی تخته‌پاره‌ای برای شناور ماندن ندارد.

تورم، فقط داستان عددها و نمودارها نیست؛ داستان این است که **چه کسانی مجبور می‌شوند برای همان نان و برق و دارو، سهم بیشتری از زندگی‌شان را بفروشند**.

نمودار نشان می‌دهد شوک‌های قیمتی همه بخش‌ها یکسان نیست. محصولات نفتی و زغال‌سنگ بیشترین اثر افزایشده بر نابرابری (جینی) و همچنین بیشترین سهم در تورم کل دارند. سپس مزارع، غذا و دخانیات، استخراج نفت و گاز و محصولات شیمیایی می‌آیند. اغلب خدمات و حمل‌ونقل اثر نزدیک به صفر دارند در این نمونه.

نمودار، اثر شوک‌های قیمتی بخش‌ها بر افزایش ضریب جینی را نشان می‌دهد. میله‌های صورتی «اثر جینی» هر صنعت‌اند و نقطه‌های سبز تغییر قیمت را. محصولات نفتی و زغال‌سنگ بیشترین اثر نابرابری دارند؛ سپس غذا، دخانیات و کشاورزی. خطوط عمودی، میانگین افزایش سالانه جینی (۱۹۸۰ - ۲۰۲۱) در پایگاه داده بین‌المللی ریزداده‌های لوکزامبورگ و پایگاه داده «نابرابری جهانی» است.

بیانات مقام معظم رهبری و بازتعریف عدالت اقتصادی در مواجهه با گرانی

بازتعریف عدالت اقتصادی: راهبردی برای مهار گرانی و حمایت از معیشت



بیانیه حاضر کوششی است برای نشان دادن پیوند میان آموزه‌های عدالت‌محور امام علی^(ع) و جهت‌گیری‌های اقتصادی رهبر انقلاب در مواجهه با گرانی و نابسامانی معیشت. از منظر ایشان، اقتصاد وسیله‌ای برای تأمین کرامت اجتماعی و ابزار بازتوزیع عدالت است؛ نه میدان بازی آزاد برای سوداگران. این یادداشت کوتاه بر ضرورت بازسازی ساختارهای اقتصادی به‌سود تولید، تقویت نظارت و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر تأکید می‌کند تا راه‌حل‌های عملی و اخلاقی برای عبور از بحران معیشت روشن شود.

اقتصاد مقاومتی یک منظومه نظری و عملی قدرتمند می‌سازد که هم از نظر اخلاقی قابل قبول است و هم از نظر کارکردی توان ایجاد ثبات دارد. و در نهایت باید تأکید کرد گرانی‌ها و تورم مزمن امروز، نه یک پدیده ناگزیر اقتصادی، بلکه نتیجه بی‌توجهی به اقتصاد مولد، بی‌حمایتی از تولید کوچک‌مقیاس و غلبه فعالیت‌های سوداگرانه بر نظام تخصیص منابع است.

راه عبور از این چرخه، همان است که رهبری بارها ترسیم کرده‌اند: بازگشت به عدالت، حمایت از تولید، تنظیم‌گری فعال و شکستن ساختارهای غیرمولد.

معیشت میلیون‌ها نفر را به نوسانات بی‌رحمانه بازار ارز وابسته سازد. این همان منطقی است که رهبری بر آن تأکید دارند: دولت باید در برابر تکان‌های اقتصادی فعال، مسئول و تنظیم‌گر باشد، نه نظاره‌گر. تجربه سال‌های اخیر نشان داده هرچا از اصول عدالت‌محور فاصله گرفته شده، بی‌ثباتی ارزی و تورم ساختاری افزایش یافته است.

عدالت اقتصادی - چه در سنت علوی و چه در تحلیل‌های روزآمد اقتصاد سیاسی - از اصلاح ساختار تخصیص منابع آغاز می‌شود؛ یعنی انتقال سرمایه از سوداگری و دلالتی به سوی تولید واقعی. همین رویکرد در تأکید رهبری بر درون‌زایی اقتصاد، مردم‌سازی تولید و اعتماد به توان داخلی منعکس است؛ اصولی که امام علی^(ع) نیز در اداره جامعه بر آن پای می‌فشرد. از این منظر، بازار باید در خدمت مردم باشد، نه مردم در خدمت بازار؛ و این امر بدون نظارت کارآمد، سازوکارهای عادلانه توزیع و حمایت هدفمند از تولیدکنندگان ممکن نیست.

اقتصاد مقاومتی در بیانات رهبری تنها یک سیاست اقتصادی نیست، بلکه بازآفرینی همان حکمرانی عدالت‌محور است که در نهج‌البلاغه ترسیم شده است. این الگو بر جلوگیری از تمرکز ثروت، مهار رانت‌جویی، تقویت نظارت و حمایت از ضعفا استوار است. تجربه‌های جهانی نیز نشان می‌دهد کشورهایی که تولید، نظارت و عدالت را محور حکمرانی اقتصادی قرار داده‌اند، ثبات بیشتری تجربه کرده‌اند؛ همان مسیری که رهبر حکیم انقلاب برای ایران ترسیم کرده‌اند. بنابراین پیوند میان عدالت علوی و چارچوب



روندهای نئولیبرال با تضعیف نظارت و اولویت‌بخشی به فعالیت‌های سوداگرانه، بنیان‌های تولید را فرسوده کرده‌اند؛ سیاست‌گزینی باید بر شفافیت، مبارزه با رانت، مدیریت نقدینگی و حمایت از تولید داخلی تمرکز کند تا عدالت توزیعی بازسازی شود و فرصت‌های اشتغال پایدار افزایش یابد.

عدالت اقتصادی و اساس استقلال ملی است. کار، اشتغال و ارزش‌آفرینی ستون‌هایی‌اند که کرامت اقتصادی و معیشتی مردم را حفظ می‌کنند و فضای برابر برای پیشرفت فراهم می‌سازند؛ و این نگاه دقیقاً با سنت علوی همخوان است که آبادانی جامعه را وظیفه‌ای اخلاقی و حکومتی می‌داند. در نقطه مقابل، سیاست‌هایی که نقدینگی را از تولید دور و به سمت فعالیت‌های غیرمولد هدایت می‌کنند، فاصله طبقاتی را افزایش داده و عدالت اجتماعی را تضعیف می‌کنند. عدالت اقتضا دارد سیاست‌گذار خود را در جایگاه قشر ضعیف ببیند و سیاستی اتخاذ نکند که

می‌کند، بلکه موجب فرسایش اخلاق عمومی و افزایش آسیب‌پذیری طبقات ضعیف می‌شود؛ درست همان چیزی که امیرالمؤمنین^(ع) آن را نشانه بی‌مسئولیتی حاکم و مقدمه فساد اجتماعی می‌دانست.

بخش مهمی از وضعیت کنونی اقتصاد ایران نتیجه غلبه رویکرد نئولیبرالی در سیاست‌گذاری است؛ رویکردی که نقش نظارت، عدالت و مسئولیت‌پذیری حاکمیتی را به حاشیه رانده و ساختاری ایجاد کرده که در آن فعالیت‌های نامولد بر بخش مولد پیشی می‌گیرد. در برابر این جریان، تأکید رهبری بر شفافیت، مبارزه با رانت، مدیریت نقدینگی و تقویت تولید، دقیقاً در راستای نظم علوی و هشدارهای ایشان درباره احتکار، بی‌نظارتی و رهاکردن مردم در فشار معیشت است.

در سنت عدالت‌محور اسلامی - که انعکاس‌هایی از آن را می‌توان در نظریه عدالت جان رالز نیز مشاهده کرد - معیار سنجش سیاست‌ها آن است که آثار نخستین آنها بر چه قشری وارد می‌شود؛ بر فرودستان یا بر طبقات مرفه. بر پایه همین معیار است که رهبری رهاسازی اقتصاد و وابستگی به دلار را ساختاری ناعادلانه می‌دانند که فشار اصلی آن بر دوش طبقات ضعیف می‌افتد.

ساختار اقتصادی زمانی عادلانه است که فرصت ارتقا، ثبات و امنیت معیشتی برای همه فراهم باشد؛ همان معیار امام علی^(ع) که بارها تأکید می‌کند رفاه عمومی و توانمندسازی مردم اساس قوام عدالت و مشروعیت حکومت است. در این چارچوب، «تولید» در بیانات رهبری محور



بیانات رهبر انقلاب نشان می‌دهد که اقتصاد، در نگاه ایشان، تنها نظامی برای مبادله کالا و خدمات نیست، بلکه میدان تحقق عدالت و صیانت از کرامت جامعه است؛ نگاهی که ریشه در سنت علوی دارد؛ جایی که امام علی^(ع) حکومت را امانت مردم و عدالت را معیار مشروعیت آن می‌دانست.

از همین روست که رهبری بارها هشدار داده‌اند رهاسازی بازار و سپردن سازوکار قیمت به نیروهای سوداگر، نه تنها بنیان تولید را تضعیف



اقتصاد عرصه تحقق عدالت و پاسداری از کرامت جمعی است؛ نه تنها بازار مبادله کالا و خدمات. این نگاه ریشه در سنت علوی دارد و هدف سیاست‌گذاری اقتصادی باید تضمین رفاه، امنیت معیشتی و کرامت اقشار آسیب‌پذیر باشد.



عدالت اقتصادی با تغییر ساختار تخصیص منابع ممکن می‌شود؛ انتقال سرمایه از سوداگری به تولید، تقویت نظارت و سازوکارهای توزیع عادلانه و حمایت هدفمند از تولیدکنندگان خرد و متوسط؛ تا فرصت ارتقا و امنیت معیشتی برای همه فراهم شود.

استعمار فرانکو و روشنفکران ارگانیکی؛ از اشغال خاک تا تسخیر ذهن‌ها

استعمار فرانکو: از اشغال خاک تا تسخیر ذهن‌ها

یک جنگ نرم و پیچیده برای تسخیر ذهن و هویت ملت‌ها

سازوکار استعمار فرانکو: چگونه ذهن‌ها تسخیر می‌شوند؟



مرحله ۱: استعمار کهن (سلطه عریان)
از قرن ۱۵ میلادی، مبتنی بر اشغال نظامی مستقیم، غارت منابع و سرکوب خونین مقاومت‌ها بود.



مرحله ۲: استعمار نو (سلطه غیرمستقیم)
پس از جنگ جهانی دوم، کشورها استقلال سیاسی ظاهری یافتند اما از طریق وابستگی اقتصادی و نخبان وابسته تحت کنترل باقی ماندند.



مرحله ۳: استعمار فرانکو (تسخیر ذهن و هویت)
در مصر ارتباطات، کانون سلطه از خاک و دولت به ذهن، هویت و نظام معنایی جوامع منتقل شده است.



نخبگانی (استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار، فیلم‌ساز) که آگاهانه یا ناآگاهانه، روایت‌های توجیه‌گر نظام سلطه را تولید و توزیع می‌کنند.

افق‌های: راهکارهای مقاومت فرهنگی



رسانه‌ها و صنعت سرگرمی
فیلم‌های هالیوودی، سریال‌ها و پلتفرم‌های جهانی، با ارائه تصویری خاص از موفقیت و خانواده، ارزش‌هایی چون فردگرایی افراطی و مصرف‌گرایی را ترویج می‌دهند.



آموزش و علوم انسانی
نظریه‌های غربی به عنوان «دانش جهانی» صادر می‌شوند و شیوهی تفکر و پرسشگری جوامع دیگر را ذیل منطق سلطه بازتعریف می‌کنند (استعمار معرفتی).



فناوری و داده‌ها
شرکت‌های بزرگ فناوری با تحلیل داده‌های کاربران، می‌توانند رفتارها، دانه‌ها و حتی ترجیحات سیاسی آن‌ها را رصد و هدایت کنند.

منطق کنترل: کنترل از درون

هدف، ساخت شرایطی است که مردم تصور کنند آزادانه انتخاب می‌کنند، در حالی که گزینه‌ها پیشاپیش توسط نظام رسانه‌ای و اقتصادی محدود شده است.

استقلال فکری، مهم‌ترین سلاح: آینده از آن جوامعی است که بتوانند از درون فرهنگ خود، معنا و الگوی پیشرفت بیافرینند و در برابر استعمار نامرئی نامرئی قرن ۲۱ مقاومت کنند.



۴. ارتقای سواد رسانه‌ای
توانمندسازی جامعه برای شناخت سازیکارهای اقناع، فریب و روایتسازی در رسانه‌ها.



۳. تربیت روشنفکران متعهد
پرورش نخبگانی که به جای خدمت به نظام سلطه، به ملت و خویت علی خود متصل باشند.



۲. تولید دانش و نظریه بومی
استخراج نظریه از دل تجربه تاریخی و فرهنگی خودی برای پاسخ به مسالال واقعی جامعه.



۱. خودآگاهی و بازخوانی نقادانه میراث فرهنگی
شناخت هویت خودی و تحلیل انتقادی مفاهیم و ارزش‌های دوران اولین گام مقاومت.

این مقاله می‌کوشد چهره‌ی جدید سلطه در جهان معاصر را واکاوی کند؛ سلطه‌ای که دیگر نه با اشغال سرزمین‌ها، بلکه با تسخیر ذهن‌ها و هویت‌ها پیش می‌رود. نویسنده با ترسیم سیر تاریخی استعمار از شکل کهن تا استعمار فرانکو، نشان می‌دهد چگونه هژمونی فرهنگی و «رضایت سازمان یافته» جای زور عریان را گرفته است. در این چارچوب، نقش روشنفکران ارگانیکی، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و صنعت سرگرمی در مهندسی افکار عمومی توضیح داده می‌شود و در مقابل، بر ضرورت خودآگاهی فرهنگی، تولید دانش بومی و پرورش روشنفکران متعهد برای مقابله با این نظم سلطه‌گر تأکید می‌گردد.

عمل نمی‌کند، بلکه در پوشش «استقلال سیاسی» و با تکتا به وابستگی اقتصادی و سیاسی ادامه می‌یابد. در این مرحله، کشورها روی کاغذ مستقل بودند، اما تصمیمات کلان اقتصادی، امنیتی و گاه فرهنگی آن‌ها زیر سایه قدرت‌های بزرگ گرفته می‌شد. نهادهای مالی بین‌المللی، پیمان‌های امنیتی، شرکت‌های چندملیتی و شبکه‌های

سلطه و تخریب بوده است. در یک نگاه کلی می‌توان سه دوره‌ی اصلی را از هم متمایز کرد: ۱-۱. استعمار کهن؛ سلطه‌ی عریان استعمار کلاسیک از قرن پانزدهم میلادی با حرکت دریایی پرتغال و اسپانیا آغاز شد. صدور فرمان معروف پاپ در سال ۱۴۹۳ میلادی - موسوم به فرمان تقسیم - عملاً غارت سازمان‌یافته‌ی جهان را رسمیت بخشید: آمریکای شمالی و بخش‌هایی از جنوب در حوزه‌ی نفوذ اسپانیا قرار گرفت و هند، چین، ژاپن و آفریقا سهم پرتغال شد.

در این دوره، استعمار به معنای اشغال نظامی مستقیم، تصرف سرزمین‌ها، تصاحب منابع و به‌کارگیری نیروی کار بومی بود. بعدتر، با افول اسپانیا و پرتغال، قدرت‌هایی چون انگلستان و فرانسه این پرچم را به دست گرفتند و بخش‌های عظیمی از آسیا و آفریقا را به مستعمره‌های خود تبدیل کردند.

منطق این دوره، منطق زور عریان بود؛ «تفرقه بینداز و حکومت کن» سیاست غالب و مقاومت ملت‌ها با سرکوب خونین پاسخ داده می‌شد. اما هزینه‌های فزاینده‌ی جنگ و خیزش‌های آزادی‌خواهانه، این الگوی سلطه را به تدریج با بحران مواجه کرد.

۲-۱. استعمار نو؛ سلطه‌ی غیرمستقیم

پس از جنگ جهانی دوم و اوج‌گیری جنبش‌های استقلال‌طلب، امپراتوری‌های استعمارگر دریافتند که حفظ ساختارهای کهن اشغال مستقیم ممکن نیست. اصطلاح «استعمار نو» در دهه‌ی ۱۹۵۰ برای توصیف این تغییر به کار رفت: استعماری که دیگر با پرچم و فرماندار نظامی

لشکرکشی‌ها و پرچم‌های برفراشته بر فراز سرزمین‌های اشغال‌شده رو به پایان است؛ اما میل به سلطه هرگز از میان نرفته، فقط ابزار و روش‌هایش تغییر کرده است. امروز تصرف سرزمین‌ها هزینه‌ای سنگین و پرهزینه دارد؛ افکار عمومی جهانی حساس‌تر شده، ملت‌ها تجربه‌ی مقاومت اندوخته‌اند و مشروعیت اشغال نظامی تقریباً از بین رفته است. در چنین شرایطی، قدرت‌های سلطه‌گر به‌جای تهاجم عریان به خاک ملت‌ها، به تسخیر ذهن و هویت آن‌ها روی آورده‌اند. این جابجایی کانون سلطه از «خاک» به «فکر» همان چیزی است که می‌توان آن را «استعمار فرانکو» نامید؛ استعماری که به‌جای توپ و تانک، بر رسانه، دانشگاه، آموزش، سرگرمی و فناوری تکیه دارد و می‌کوشد ارزش‌ها، سبک زندگی و افق ذهنی ملت‌ها را مطابق منافع خود شکل دهد. فهم این پدیده بدون درک مفهوم «هژمونی فرهنگی» و نقش «روشنفکران ارگانیکی» - به معنایی که آنتونیو گرامشی طرح کرد - ممکن نیست. گرامشی با تفکیک بین «جنگ حرکت» و «جنگ مواضع» نشان داد که در جوامع پیچیده‌ی مدرن، قدرت دیگر صرفاً با سرکوب و اجبار دوام نمی‌آورد؛ بلکه بر «رضایت سازمان یافته» استوار است. این رضایت در دل نهادهای جامعه مدنی - از مدرسه و رسانه تا هنر و دین - تولید می‌شود و معماران اصلی آن، روشنفکرانی هستند که آگاهانه یا ناخودآگاه در خدمت نظم مسلط قرار می‌گیرند. این مقاله می‌کوشد با بازخوانی سیر تاریخی استعمار، تبیین نظریه‌ی هژمونی فرهنگی و تحلیل جایگاه روشنفکران ارگانیکی، ابعاد مختلف

استعمار فرانکو در نظام سلطه‌ی جهانی را بررسی کرده و در پایان، به برخی راهکارهای مقاومت فرهنگی اشاره کند.

۱. از استعمار کهن تا استعمار فرانکو

واژه‌ی «استعمار» در زبان عربی از ریشه‌ی «عمار» و به‌ظاهر ناظر به آبادانی است، اما در تجربه‌ی تاریخی بشر، تقریباً همیشه مترادف با غارت،

بهنام گودری فرد
دانش‌آموخته علوم سیاسی

مقدمه: از اشغال خاک تا تسخیر ذهن

چهره‌ی سلطه در جهان معاصر به‌طور بنیادین دگرگون شده است. دوران ناوگان‌های نظامی،

چهره‌ی سلطه در جهان معاصر به‌طور بنیادین دگرگون شده است. دوران ناوگان‌های نظامی،

چهره‌ی سلطه در جهان معاصر به‌طور بنیادین دگرگون شده است. دوران ناوگان‌های نظامی، لشکرکشی‌ها و پرچم‌های برفراشته بر فراز سرزمین‌های اشغال‌شده رو به پایان است؛ اما میل به سلطه هرگز از میان نرفته، فقط ابزار و روش‌هایش تغییر کرده است. امروز تصرف سرزمین‌ها هزینه‌ای سنگین و پرهزینه دارد و معماران اصلی آن، روشنفکرانی هستند که آگاهانه یا ناخودآگاه در خدمت نظم مسلط قرار می‌گیرند. این مقاله می‌کوشد با بازخوانی سیر تاریخی استعمار، تبیین نظریه‌ی هژمونی فرهنگی و تحلیل جایگاه روشنفکران ارگانیکی، ابعاد مختلف



رسانه‌ای، به ابزارهای جدیدسلطه تبدیل شدند. استعمارگر، به جای سربازان خود، از تکنوکرات‌ها، مشاوران و نخبگان بومی وابسته استفاده می‌کرد؛ حاکمیت ظاهراً ملی بود، اما منطق تصمیم‌گیری و جهت‌گیری راهبردی از بیرون تنظیم می‌شد.

۳-۱. استعمار فرانو؛ تسخیر هویت و ادراک

با انقلاب ارتباطات، گسترش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، حتی استعمار نو نیز دگرگون شد و به مرحله‌ای گذر کرد که می‌توان آن را «استعمار فرانو» نامید؛ مرحله‌ای که محور آن نه اشغال خاک و نه صرفاً کنترل دولت‌ها، بلکه تسلط بر ذهن، هویت و نظام معنایی جوامع است.

در استعمار فرانو، قدرت‌های مسلط با تکیه بر رسانه‌های جهانی، صنعت سرگرمی، نظام آموزشی و فناوری‌های دیجیتال، می‌کوشند جهان را از دریچه‌ی ارزش‌ها و منافع خود به مردم نشان دهند. شعارهایی چون «آزادی»، «حقوق بشر»، «جهانی‌شدن» و «پیشرفت» در سطح ظاهری مطرح می‌شوند، اما در لایه‌ی عمیق‌تر، مأموریتی جز همسان‌سازی فرهنگی و تضعیف هویت‌های مستقل ندارند.

می‌توان استعمار فرانو را چنین صورت‌بندی کرد: دخالت موجه‌نمایی‌شده در شئون ملت‌ها از طریق سیطره بر جریان اطلاعات و معنا؛ نفوذی که با «آبادانی ظاهری» و «توسعه‌ی تکنولوژیک» توجیه می‌شود، اما در عمل، ابزارهای فرهنگی و سیاسی جوامع را در خدمت منطق سلطه تنظیم می‌کند.



در عصر جهانی‌شدن و فناوری‌های دیجیتال، استعمار فرانو بیش از هر چیز در قالب نفوذ فرهنگی و معرفتی رخ می‌دهد. فیلم‌های هالیوودی، سریال‌های پرفروش، شبکه‌های ماهواره‌ای و پلتفرم‌های جهانی، حامل تصویری خاص از انسان، خانواده، جنسیت، موفقیت و لذت‌اند؛ تصویری که عموماً بر فردگرایی افراطی، مصرف‌گرایی و لذت‌محوری استوار است و به تدریج هویت‌های بومی را به حاشیه می‌راند.

۲. هژمونی فرهنگی؛ سلطه بارضایت

در چنین جهانی، دیگر نمی‌توان سلطه را تنها با مفاهیمی مانند «اشغال» و «اجبار» توضیح داد. گرامشی برای تبیین این وضع از مفهوم «هژمونی» بهره گرفت؛ واژه‌ای که به معنای «رهبری و برتری» است، اما نه صرفاً در سطح نظامی یا اقتصادی، بلکه در عرصه‌ی فکری و فرهنگی.

هژمونی فرهنگی یعنی آن‌که طبقه‌ی مسلط یا قدرت برتر، ارزش‌ها، باورها و عقل سلیم را چنان در جامعه نهادینه کند که نظم موجود، طبیعی، عقلانی و اجتناب‌ناپذیر جلوه کند. در این حالت، مردم حتی بدون اجبار، خود را با نظم حاکم هماهنگ می‌کنند.

این هژمونی در سه سطح عمل می‌کند:

– **سطح اندیشه و معنا:** کنترل گفتمان‌ها، مفاهیم کلیدی و چارچوب‌های تفسیر جهان؛

– **سطح نهادها:** تسلط بر مدارس، دانشگاه‌ها، رسانه‌ها، نهادهای دینی و هنری؛

– **سطح رفتار و سبک زندگی:** شکل‌دهی به سلیقه‌ها، عادت‌ها، آرزوها و تعریف موفقیت و خوشبختی.

وقتی الگویی خاص از خانواده، آزادی، پیشرفت یا شادی، بارها و بارها در فیلم‌ها، سریال‌ها، موسیقی و شبکه‌های اجتماعی بازنمایی می‌شود، به تدریج به «معیار طبیعی زندگی» تبدیل می‌گردد. این‌جاست که سلطه، دیگر نیازی به خشونت مستقیم ندارد؛ چون در ذهن مردم جا گرفته است.

۳. روشنفکران ارگانیک؛ معماران رضایت

گرامشی برای توضیح چگونگی تولید و بازتولید هژمونی، از مفهوم «روشنفکران ارگانیک» استفاده می‌کند. او میان دو نوع روشنفکر تفاوت می‌گذارد:

۱. **روشنفکران سنتی:** کسانی که خود را مستقل و فراتر از ساختارهای طبقاتی می‌دانند؛ مانند بخشی از فیلسوفان، روحانیون و هنرمندان.

۲. **روشنفکران ارگانیک:** نخبگانی که به‌طور سازمان‌یافته در پیوند با طبقه‌ای مشخص یا نظم مسلط عمل می‌کنند و وظیفه‌ی آن‌ها توجیه، تثبیت و گسترش نفوذ آن طبقه است.

روشنفکر ارگانیک در جهان معاصر لزوماً چهره‌ای دولتی یا تبلیغاتی ندارد؛ او می‌تواند استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار، کارشناس رسانه، فیلم‌ساز، مدیر اتاق فکر یا حتی اینفلوئنسر شبکه‌های اجتماعی باشد. آن‌چه او را «ارگانیک» می‌کند، پیوند عمیقش با منطق نظام مسلط و نقشش در تولید و توزیع معناست.

این روشنفکران دو وظیفه‌ی اساسی دارند:

– **تولید معنا:** ساختن روایت‌ها و نظریه‌هایی که سلطه را عقلانی، علمی، اجتناب‌ناپذیر یا حتی اخلاقی جلوه‌دهد؛

– **توزیع معنا:** انتشار این روایت‌ها از طریق رسانه‌ها، نظام آموزشی، آثار هنری و فرهنگی.

در سطح جهانی، بخشی از استادان علوم انسانی، نظریه‌پردازان لیبرال و حتی بخشی از نخبگان کشورهای در حال توسعه – آگاهانه یا ناآگاهانه – به روشنفکران ارگانیک نظم سرمایه‌داری جهانی بدل شده‌اند؛ آنان با تکرار مفاهیم و الگوهای وارداتی و تحقیر سنت‌های بومی، زمینه‌ی فرهنگی استعمار فرانو را فراهم می‌کنند.

در مقابل، نوع دیگری از روشنفکران نیز قابل تصور است؛ روشنفکرانی که آیت‌الله خامنه‌ای از آن‌ها با عنوان «روشنفکر متعهد» یاد می‌کنند؛ کسانی که به‌جای پیوند خوردن با نظام سلطه، خود را به ملت، هویت ملی و ارزش‌های دینی و بومی متصل می‌کنند و می‌کوشند معنا و مشروعیت را از درون فرهنگ خودی بازسازی کنند.

۴. استعمار فرانو در جهان شبکه‌ای

در عصر جهانی‌شدن و فناوری‌های دیجیتال، استعمار فرانو بیش از هر چیز در قالب نفوذ فرهنگی و معرفتی رخ می‌دهد. چند عرصه در این میان برجسته است:

– **رسانه‌ها و صنعت سرگرمی:** فیلم‌های هالیوودی، سریال‌های پرفروش، شبکه‌های ماهواره‌ای و پلتفرم‌های جهانی، حامل تصویری خاص از انسان، خانواده، جنسیت، موفقیت و لذت‌اند؛ تصویری که عموماً بر فردگرایی افراطی، مصرف‌گرایی و لذت‌محوری استوار است.

– **آموزش و علوم انسانی:** بخش مهمی از نظریه‌های علوم انسانی از بستر تاریخی و فرهنگی غرب برآمده‌اند، اما به‌صورت «دانش جهانی» به سایر جوامع صادر می‌شوند؛ بدون آن‌که نسبت آن‌ها با زمینه‌های بومی و نیازهای واقعی ملت‌ها سنجیده شود. این روند به «استعمار معرفتی» می‌انجامد؛ یعنی حتی شیوه‌ی اندیشیدن و پرسش‌کردن نیز ذیل منطق سلطه بازتعریف می‌شود.

– **فناوری و داده‌ها:** شرکت‌های بزرگ فناوری، با در اختیار داشتن داده‌های میلیاردها انسان، قادرند ذائقه‌ها، رفتارها و حتی ترجیحات سیاسی کاربران را رصد و هدایت کنند. الگوریتم‌ها نقش تازه‌ای در مهندسی افکار عمومی یافته‌اند.

بدین ترتیب، استعمار فرانو نه تنها مرزهای جغرافیایی را بی‌معنا می‌کند، بلکه مرزهای هویتی را نیز فرسایش می‌دهد؛ نتیجه، نوعی «یکسان‌سازی فرهنگی» است که در آن رنگارنگی فرهنگ‌ها جای خود را به الگوی تک‌صدای بازار و مصرف می‌دهد.

۵. ابزارها و منطق کنترل ذهنی

استعمار فرانو بر شبکه‌ای از ابزارهای نرم و پیچیده استوار است:

– **رسانه‌ها با روایت‌سازی،** اولویت‌گذاری خبری و برجسته‌کردن برخی سبک‌های زندگی، افکار عمومی را در جهت مطلوب سامان می‌دهند.

– **نظام آموزشی با محتوای درسی،** زبان مسلط و الگوهای مرجع، افق فکری نسل جدید را تعیین می‌کند.

– **فناوری‌های ارتباطی با الگوریتم‌ها و پلتفرم‌ها،** میدان دید و انتخاب کاربران را محدود و هدایت می‌کنند.

– **فرهنگ عامه و تبلیغات** با بزرگ‌نمایی لذت آنی و مصرف، فرصت تأمل انتقادی را از انسان مدرن می‌گیرند.

منطق حاکم بر این دستگاه پیچیده، «کنترل از درون» است. سلطه‌گر دیگر به دنبال تحمیل مستقیم نیست؛ بلکه می‌کوشد شرایطی بسازد که مردم خود، تصور کنند آزادانه انتخاب می‌کنند، در حالی که گزینه‌های اصلی پیشاپیش توسط نظام اقتصادی و رسانه‌ای تعریف و محدود شده است. جامعه‌ای که پیشرفت را فقط در آیینهِی الگوی غربی می‌بیند، ناخواسته به بازتولید همان سلطه کمک می‌کند.

۶. مقاومت، آگاهی انتقادی و افاق‌رهای

با همه‌ی این اوصاف، استعمار فرانو سرنوشت محتم ملت‌ها نیست. در نقاط مختلف جهان، نشانه‌های مقاومت فکری و فرهنگی رو به گسترش است: از احیای هویت‌های دینی و قومی تا شکل‌گیری رسانه‌های مستقل و تلاش برای بومی‌سازی علوم انسانی.

در اندیشه‌ی انقلاب اسلامی و به‌ویژه در بیانیه‌ها و رهنمودهای آیت‌الله خامنه‌ای، مقابله با استعمار فرانو در قالب مفاهیمی چون «جهاد تبیین»، «تقویت هویت ملی و دینی»، «خودباوری» و «مقاومت در جنگ شناختی» صورت‌بندی شده است. این رویکرد بر چند محور استوار است:

– بازخوانی نقادانه‌ی میراث فکری و فرهنگی و اتصال آن به مسائل امروز؛

– تولید دانش و نظریه از درون تجربه‌ی تاریخی خودی؛

– تربیت روشنفکران متعهد که ارگانیک ملت باشند، نه ارگانیک نظام سلطه؛

– ارتقای سواد رسانه‌ای برای شناخت سازوکارهای اقناع و فریب؛

– ایجاد شبکه‌ای از نهادهای فرهنگی، رسانه‌ای و علمی مستقل که توان روایت‌گری بدیل داشته باشند.

مقاومت در برابر استعمار فرانو به معنای نفی مدرنیته یا بستن در تعامل با جهان نیست؛ بلکه یعنی تملک آگاهانه‌ی دستاوردهای علمی و فناورانه و بازتعریف آن‌ها در چارچوب هویت و منافع بومی.

جمع‌بندی

سیر تحول استعمار از اشغال مستقیم سرزمین‌ها تا استعمار فرانو نشان می‌دهد که ماهیت سلطه – یعنی میل به انباشت سرمایه و گسترش نفوذ – ثابت مانده، اما ابزارهای آن نرم‌تر، پیچیده‌تر و پنهان‌تر شده است. امروز، جنگ اصلی بر سر «معنا»، «هویت» و «تصویر جهان» است.

استعمار فرانو را می‌توان صورت بالغ هژمونی فرهنگی دانست؛ نظامی که به‌جای سرنیزه، از رسانه، دانشگاه، سرگرمی و فناوری بهره می‌گیرد و به‌جای زندان و تبعید، رضایت و همدلی می‌سازد. در این میان، روشنفکران ارگانیک – یا به تعبیر رهبر انقلاب، روشنفکران متعهد در وجه معکوس – نقشی مرکزی دارند: یا معماران ذهن ملت خودند، یا مهندسان رضایت برای نظام سلطه.

آینده از آن جوامعی است که بتوانند از درون فرهنگ خود، معنا، دانش و الگوی پیشرفت بیافرینند، به تاریخ و هویت خویش تکیه کنند و در عین استفاده از ابزارهای مدرن، اجازه ندهند که این ابزارها حامل محتوای بیگانه با ارزش‌هایشان باشد. استقلال فکری، خودآگاهی فرهنگی و تربیت نسل تازه‌ای از نخبگان مسئولیت‌پذیر، مهم‌ترین سلاح‌ها در برابر استعمار نرم و نامرئی قرن بیست و یکم‌اند؛ استعماری که اگر شناخته نشود، مقاومت در برابر آن ممکن نخواهد بود.



استعمار فرانو را می‌توان صورت بالغ هژمونی فرهنگی دانست؛ نظامی که به‌جای سرنیزه، از رسانه، دانشگاه، سرگرمی و فناوری بهره می‌گیرد و به‌جای زندان و تبعید، رضایت و همدلی می‌سازد. آینده از آن جوامعی است که بتوانند از درون فرهنگ خود، معنا، دانش و الگوی پیشرفت بیافرینند، به تاریخ و هویت خویش تکیه کنند و مدرنیته را آگاهانه و برپایه‌ی استقلال فکری بازتعریف نمایند.

سراب بازار آزاد در مسکو؛ ثبات با طعم پیمان‌سپاری و ممنوعیت صادرات بنزین

فرمان شماره ۷۹ در ۲۸ فوریه ۲۰۲۲، صادرکنندگان را ملزم کرد ۸۰ درصد درآمد ارزی خود را ظرف سه روزه با نرخ دستوری به فروش برسانند و انتقال ارز به خارج را ممنوع کرد. این سیاست پیمان‌سپاری که با منطق بازار آزاد در تضاد مطلق است، یک مسکن موقت نبود؛ بلکه پس از اجراء در ماه‌های ابتدایی جنگ، مجدداً از اکتبر ۲۰۲۳ احیا شد و تا آوریل ۲۰۲۵ تداوم یافت. به بیان دیگر، روسیه نزدیک به دو سال است که بازار ارز خود را عملاً با اجبار صادرکنندگان به بازگشت ارز و پیمان‌سپاری دستوری اداره می‌کند. تداوم این سیاست‌ها تا امروز که در آخرین ماه سال ۲۰۲۵ هستیم، گواهی بر این واقعیت است

محدودیت‌ها پیوسته تمدید شدند و نهایتاً با صدور دستورالعمل‌های ۱۵۰۴ و ۱۵۰۳ در ۳۰ سپتامبر ۲۰۲۵، دولت نه‌تنها ممنوعیت را تا پایان سال تمدید کرد، بلکه دایره شمول آن را بر تمامی صادرکنندگان سخت‌گیرانه‌تر ساخت تا هدف اصلی، یعنی حفظ ثبات بازار داخلی به‌روشی کاملاً دستوری محقق شود. اما نقطه اوج این رویکرد آمرانه در حیاتی‌ترین بخش اقتصاد، یعنی بازار ارز و با اجرای سیاست سفت و سخت پیمان‌سپاری ارزی رقم خورد. ثبات روبل که نماد مقاومت اقتصادی روسیه محسوب می‌شود، دقیقاً نتیجه تعلیق بازار آزاد و اجرای دیکتاتوری ارزی بود. ولادیمیر پوتین با

مستقیم مداخله حداکثری دولت، ممنوعیت‌های صادراتی و از همه مهم‌تر اجرای کامل پیمان‌سپاری ارزی است. بررسی دقیق سیاست‌های انرژی مسکو نشان می‌دهد که دولت برای حفظ آرامش بازار داخلی، ابزار قیمت‌راکنار نهاده و بارها به اهرم ممنوعیت مطلق صادرات متوسل شده است. برخلاف ادعاهایی که منکر دخالت دستوری می‌شوند، روسیه از سپتامبر ۲۰۲۳ و سپس مارس ۲۰۲۴، صادرات بنزین را ممنوع کرد و این سیاست رانه به‌عنوان یک تاکتیک کوتاه‌مدت، بلکه به‌عنوان یک استراتژی بلندمدت ادامه داد. طبق قطعنامه‌های رسمی از جمله ۱۶۶۱ و ۷۱، این

مناظره فواد ایزدی و کوروش احمدی:

واقعیت یا خوش بینی؟ مسئله این است



در این مناظره با حضور دکتر فواد ایزدی، استاد دانشگاه تهران و دکتر کوروش احمدی، دیپلمات پیشین درباره رابطه ایران و آمریکا مبتنی بر تجربه تاریخی و منطق بازدارندگی یا رویکرد کاهش تنش گفتگو شد. ایزدی با تحلیل رفتار ایالات متحده از برجام تا حمله مشترک آمریکا و اسرائیل به ایران در حین مذاکرات، تأکید می‌کند که اعتماد در سیاست خارجی باید بر پایه شناخت ساختار قدرت شکل گیرد، نه بر امید به تغییر رفتار بازیگران. او با استفاده از تجربه کشورهای دارای بازدارندگی راهبردی، هشدار می‌دهد که فقدان قدرت سخت و بی‌هزینه بودن حمله به ایران برای آمریکا خطر حمله را افزایش می‌دهد. در برابر او، احمدی با تمرکز بر ظرفیت‌های دیپلماسی و خودداری در ابراز برخی سخنان، رابطه با آمریکا را قابل مدیریت می‌داند و همچنان بر مذاکره تأکید دارد. این مناظره تصویری از تقابل دورویکرد در سیاست خارجی ایران است: دیپلماسی خوشبینانه در برابر سیاست شناخت قدرت.

...ادامه از شماره ۱۳

بودجه نظامی آمریکا صد برابر بودجه نظامی ماست. جی‌دی‌پی اش هفتاد یا هشتاد برابر جی‌دی‌پی ماست، ما می‌توانیم با آمریکا مذاکره کنیم. رهبری هم منع نکردند مذاکره را، ما می‌توانیم مذاکره بکنیم با آمریکا اگر توافق نشد خوب نشد. در دوره اول ترامپ هجده ماه قبل از اینکه از برجام خارج شد هفده، هجده ماه طول کشید تا از برجام خارج شد. گفته بود من روز اولی که بپایم از برجام خارج می‌شوم و این بدترین توافق بین دو کشور از زمان حضرت آدم است، روز اول می‌آیم بیرون. ولی خوب نیامد بیرون. حتی جمهوری خواهان کنگره مثل گراهام که مخالف برجام بودند، به او گفتند الان درست نیست بیایید بیرون. تیلرسون و مک‌مستر و دیگران که در تیمش بودند، دولتش بودند، مشاور امنیت ملی‌اش بودند، وزیر خارجه‌اش بودند، جیم‌متیس که وزیر دفاعش بود، بهنش گفتند نباید بیایید بیرون از برجام.

یعنی یک هم‌چین جوی در داخل آمریکا، در هیئت حاکمه آمریکا در اون زمان وجود داشت و به همین دلیل هجده ماه طول کشید یا هفده ماه طول کشید تا ترامپ از برجام خارج شد و در تمام طول این مدت اصرار زیاد داشت به اینکه با ایران مذاکره بکند. بعد از این که از برجام خارج شد دوباره اصرار مذاکره را داشت و صحبتش این بود که برجام را اصلاح بکند و اصلاح برجام یعنی با حفظ غنی‌سازی چون غنی‌سازی را از برجام در بیاوریم فرو می‌باشد. احتمالا می‌خواست آن برگ‌های غروب و این‌هایش را مثلاً کم و زیاد بکنند. خوب من اعتقاد این بود در آن دوره چهار ساله که ما باید با ترامپ می‌نشستیم، حرف می‌زدیم و یعنی می‌رفتیم در جلسه و می‌رفتیم در اتاق مذاکره ببینیم اصلاح‌هایی که این می‌گوید چیست. در شرایطی که سیاست داخلی دگرگون شده بود، یک آدم کاملاً متفاوتی روی کار اومده بود، اگر هیلاری کلینتون به جای این ترامپ می‌شد، کار ما با هیلاری کلینتون مشکل‌تر می‌بود به نسبت او‌باما.

در دوره بایدن خوب کار برای اینکه برگردیم به برجام صد درصد انجام شد. روز دوم تیر ۱۴۰۰ آقای روحانی گفت که آقا توافق حاصل شده و ما می‌توانیم الان برگردیم به برجام، برجام را احیا کنیم که خوب چون دولت جدید داشت می‌آمد، نظر بر این شد که دولت جدیدی که می‌آید آن را انجام بدهد. دولت

جدید هم که آمد پنج ماه مذاکره را عقب انداخت و بعد هم با یک طیفی از پیشنهادات و این‌ها رفت که آنها هم گفتند اینها ربطی به برجام ندارد. اضافه بر برجام است. یک چیزهای دیگری است و خلاصه با این حال در شهریور ۱۴۰۱ دوباره کار انجام شد. دوباره همه چی آماده بود برای امضا. بعضی از نمایندگان مجلس با افتخار گفتند که آقای باقری آمده بود مرحوم امیر عبداللّه‌یان را ببرد برای مراسم نهایی کردن برجام و ما جلویش را گرفتیم. مرحوم امیر عبداللّه‌یان در یک مصاحبه‌ای با المیادین در هشت اسفند ۱۴۰۱ یا ۱۴۰۲ گفتند که همه چیز آماده بود برای اینکه برجام احیا بشود. در مرحله آخر جنگ اوکراین پیش آمد و نشد. یعنی فاکتور روسیه هم در اینجا وارد شد.

طبیعی بود اگر رابطه ایران و آمریکا، مشکل ایران با غرب قرار بود حل بشود و یک بار بزرگی از روی دوش غرب برداشته بشود در شرایطی که روسیه به اوکراین حمله کرده و نفت ایران بتواند برگردد به بازار در شرایطی که نفت روسیه تحریم است، خوب این به ضرر روسیه بود طبیعتاً.

یا مثلاً قانون اینا را که شما فرمودید، قانون اینا را

می‌گوید که هر موافقت هسته‌ای با ایران باید به

کنگره داده بشود برای اینکه کنگره بتواند بپذیرد

یا رد بکند.

ایزدی: برای برجام مسیر خروج را مشخص کرد

برای رئیس جمهور. یعنی توافق جدید اگر بشود،

توافق قدیم باید برود کنگره

احمدی: در پانزده مارس ۲۰۱۵ تصویب شد. در

شرایطی که مذاکرات برجام در حال انجام بود، این

قانون را جمهوری خواهان که به شدت قوی بودند

در کنگره در آن زمان تصویب کردند. برای اینکه

او‌باما نتواند هر کاری می‌خواهد بکند و در ژوئیه

همان سال یعنی چهار یا پنج ماه بعد از برجام

تصویب شد. یعنی توافق شد در مورد برجام و بعد

مطابق این قانون او‌باما این توافق را باید می‌داد

به کنگره و داد به کنگره برای بررسی کنگره و کنگره

هم در یک رای‌گیری شکلی، سنا ۵۸ رای مخالف به

آن داد. ۵۴ تا سناتور جمهوری خواه به اضافه چهار

تا سناتور دموکرات به آن رای مخالف دادند و بعد

در دوره بایدن که داشتیم برای برگشت به برجام

صحبت می‌کردیم، جمهوری خواهان می‌گفتند هر توافقی که شده باید دوباره بیاید به کنگره مطابق اینا را و حالا بایدن می‌گفت نه لازم نیست. چون برجام قبلاً تصویب شده است.

در مورد اینکه آمریکا وقتی با یک کشوری دشمن

باشد، به هیچ شکلی دیگر حاضر نیست کنار

بیاید جز اینکه سرکوبش بکند، خوب چین یک

مثال نقض است. چین یک قدرت بزرگ است و

آمریکا در سال ۱۹۷۱ با چین کنار آمد در حالی که

چین یک کشور کمونیستی بود. یک حزب

کمونیستی در آنجا حاکم بود و آمریکا با او کنار آمد

و مسائلش را با چین حل کرد و بعد از آن با یک

فاصله‌ی چند ساله‌ای چین این رشد عظیم را

شروع کرد و خود آمریکایی‌ها با بازار مصرفی که

برای تولیدات چین فراهم کردند، که الان حدود

ششصد میلیارد چینی‌ها به آمریکا صادر می‌کنند

و سرمایه‌گذاری وسیعی که شرکت‌های آمریکایی

در چین کردند، امکان دادند که چین به این

موقعیتی که الان هست برسد. یعنی چین هم به



ایزدی: می‌گفتند اگر شما

مذاکره کنید، آمریکایی‌ها

می‌خواهند بپایند در

کشور دوهزار و پانصد

میلیارد دلار در کشور

سرمایه‌گذاری کنند. چرا

مذاکره نمی‌کنید؟ این

همه فوایدی که برای

کشور می‌خواهد حاصل

بشود، چرا جلویش را

می‌گیرید؟ چرانمی‌گذارید

مردم یک نفسی بکشند؟

از این حرف‌ها زیاد زده

می‌شود. همین

مذاکره‌ای که وسطش

حمله کردند.

خودش خوبی کرد هفتصد، هشتصد میلیون

جمعیت خودش را از زیر خط فقر کشید بالا و هم

به موقعیت بین‌المللی‌اش و سیاست خارجی‌اش

کمک کرد که الان یک قدرت بزرگ است. این در

ارتباط با دویست کشور دیگر هم حاکم است.

یعنی ما نمی‌توانیم فقط خودمان را استثناء کل

عالم بدانیم، ما هم می‌توانیم ضمن حفظ مواضع

خودمان، ضمن حفظ اصول خودمان، ضمن

حفظ یک سری خطوط قرمز که داریم با آمریکا

تشنج‌زدایی بکنیم.

اینکه مسائل ما با آمریکا حل شدنی نیست این

حرفی است که آقای عراقچی زد در یک سال

گذشته که مسائل ما با آمریکا مبنایی است و

حل شدنی نیست. از زمان گرفتن رای اعتماد این

را گفت و رهبری که هیچ وقت این حرف را نزده

بودند، همین چند روز پیش رهبری هم گفتند که

مسائل ما قابل حل نیست با آمریکا، ایشان به

عنوان رهبر دینی، رهبر معنوی ضمن اینکه رهبر

سیاسی هم هستند، موضعی می‌توانند داشته

باشند که یک دیپلمات، یک وزیر خارجه الزاما

نمی‌تواند داشته باشد.

یک وزیر، یک دیپلمات، یا وزیر خارجه باید کار

خودش را بکند، نه اینکه قبل از اینکه حتی رهبری

بزرگ دینی کشور یک همچین نظری را بدهد، وزیر

خارجه همچین نظری را بدهد، خوب آن رهبر دینی

سیاسی کشور وقتی می‌بیند وزیر خارجه‌اش این

جور بیان می‌کند، می‌گوید بالاخره حتماً او یک

چیزی می‌داند چون او درگیر با دنیا است. مثلاً

مرحوم امام در قضیه سفارت وقتی عده‌ای برای

ساخت و ساز در سفارت رفته بودند مجوز بگیرند،

ایشان فرمودند که ما که قرار نیست تا ابد با

آمریکا قطع رابطه باشیم. یعنی اینجوری نیست

که قابل حل نباشد، به هر حال ما می‌توانیم

ضمن حفظ اصول خودمان، رابطه داشته باشیم.

چینی‌ها ضمن حفظ اصول خودشان و مواضع

خودشان و سیاست‌های داخلی و خارجی

خودشان تنش‌زدایی کردند، درگیری‌های

ژئوپلیتیک را گذاشتند کنار.

همین کاری که ویتنام دارد می‌کند. ویتنام پنج

میلیون کشته داد به دست آمریکایی‌ها. جناپاتی

که آمریکایی‌ها در ویتنام کردند شاید در هیچ جای

دیگر دنیا نکردند. فکر کنم همه‌تان موافقید. ولی

از چند سال بعد از این پروسه عادی‌سازی روابط

ویتنام با آمریکا شروع شد. یک سفری هم من از

طرف دلیو او، سازمان بهداشت جهانی رفته

بودم به یک استانی. برای ما مهمانی داده بودند،

دبیرکل حزب کمونیست نشسته بود اینجا، ما

هم نشستیم. بعد اینکه فهمید من ایرانی

هستم، به من خصوصی گفت آقا مشکلاتان را با

آمریکا حل کنید. ما این راه‌های شما را رفته‌ایم.

تجربه‌های شما را داریم. ما به این نتیجه رسیدیم

که باید مشکلمان را با آمریکا حل بکنیم. نتیجه

اش چه شده؟ نتیجه اش این است که سال

گذشته ویتنام ۱۰۹ میلیارد دلار کالا به آمریکا صادر

کرد. خوب دارد کشور خودش را از زیر خط فقر

می‌کشد بالا از این راه‌ها و ما می‌توانیم ضمن حفظ

اصول خودمان چنین کنیم.

من کاملاً با آقای دکتر موافقم که ما اصول

خودمان را، ضوابط خودمان را، خطوط قرمز

خودمان را باید حفظ بکنیم ولی تجربیات دیگران

این امکان را به ما می‌دهد که به نتیجه برسیم. یا

مثلاً در مورد حدیقف. خوب برجام نشان داد که

می‌شود فقط در مورد هسته‌ای مذاکره کرد و بقیه

موضوعات سر جای خودش بماند. ترامپ

استثنائی‌ترین رئیس جمهور تاریخ آمریکا است.

در ۲۵۰ سال گذشته هیچ رئیس جمهوری مثل این

نداشتند. یک آدم پوپولیست، یک آدمی که اصلاً

در جریان مسائل کشور خودش نیست، سیاست

خارجی‌اش را شخصی‌سازی کرده است. شورای

امنیت ملی آمریکا را کاملاً از حیز انتفاع ساقط کرده

است. دوسه نفر آدمی را شخصی منصوب کرده.

تام باراک برای یک جا، ویت کامپ برای یک جای

دیگر. دوستان معاملات ملکی خودش را آورده

گذاشته سر این کارها. روبیو هم کاره‌ای نیست. در

ارتباط با مسائل اصلی که آمریکا با آن مواجه است.

در مورد ایران، خاورمیانه، غزه، اوکراین کاره‌ای

نیست. برای همه اینها فرستاده ویژه گذاشته

بود. خوب ما با یک همچین پدیده‌ای مواجه

هستیم. با یک همچین پدیده‌ای باید مطابق

روانشناسی خودش مواجه بشویم و با هدف حفظ



منافع ملی خودمان، حفظ رفاه مردم مهم است، ما الان چهار روز دیگر معلوم نیست با این اسنپ‌بکی که شده و مسائل دیگری که ممکن است پیش بیاید، چه وضعیتی پیدا بکنیم.

دکتر ایزدی بفرمایید آینده ارتباط با آمریکا چجوری خواهد بود؟

ایزدی: ببینید من سه تا نکته در فرمایشات آقای دکتر بود. من این ها را سریع عرض می‌کنم خدمت‌تان. ما در علوم سیاسی هم گرایش روانشناسی سیاسی داریم که وضعیت روانی افراد باید پروفایل بشود، شناسایی می‌شود، مطالعه می‌شود. به هر حال همان‌طور که ما باید یک برداشتی داشته باشیم نسبت به وضعیت روانی مقامات آمریکایی که داریم یا نداریم نمی‌دانم، ولی آن‌ها نسبت به ما دارند. چون کارشان تمام نشده است، الان یک دغدغه‌ای قاعدتاً در کشور باید وجود داشته باشد که کارهایی که ما در حوزه سیاست خارجی می‌کنیم، حوزه سیاست دفاعی می‌کنیم، جلوگیری بکند از حمله بعدی. چون حمله بعدی ممکن است مثل دفعه قبل هزار کشته نداشته باشد، ممکن است پنج هزار کشته داشته باشد، ممکن است ده هزار کشته داشته باشد. باید مطمئن باشیم که دیگر حمله به کشور نمی‌شود. چطور باید مطمئن باشیم؟ این مشکل تحلیلی دوم بود.

مشکل تحلیلی اول قبل از جنگ این بود که ما دو تا پرونده مذاکره و حمله را یک جا کردیم که اگر مذاکره کنیم، حمله نمی‌شود. وسط مذاکرات حمله شد. مشکل تحلیلی دوم این بود که به این نتیجه رسیدند که اگر آمریکا حمله کند، ایران اگر بخواهد پاسخ جدی بدهد، این یک بهانه‌ای می‌شود دست آمریکا که یک حمله بزرگتری بکند. مثلاً بیاید عسلیوه را بزنند. بعد گفته می‌شد خب ما همین الان هم گاز کم داریم، بنزین کم داریم و ما آماده نیستیم. این یک ذهنیت وجود داشت که ما آماده بشویم برای آن حمله بزرگ‌تر، هر وقت آماده شدیم، اگر آمریکا حمله کرد یک پاسخ محکمی بدهیم.

منطقی هم این است که شما یک مسیری را می‌خواهید بروید باید ببینید چقدر جا دارد بروید دیگر، چقدر توانمندی دارید. اگه ندارید از اول هم کار جدی انجام ندهید. منطق، منطق صحیحی است. مشکل‌اش چه بود؟ مشکل این بود که طرف مقابل متوجه شد. یعنی طرف مقابل متوجه شد که اگر به ایران حمله بکند، تصمیم بر این هست که ایران به آمریکا پاسخ جدی ندهد، پاسخ جدی به اسرائیل می‌دهد ولی اسرائیلی‌ها مشکل خاصی ندارند. چرا؟ چون این‌ها می‌خواهند ایران را تجزیه بکنند.

می‌دانند ایران موشک دارد. می‌دانند موشک زمانی که بخورد، افراد کشته می‌شوند و ساختمان تخریب می‌شود. افرادی که کشته بشوند،

مشکل خاصی نیست. چون این باندی که الان در اسرائیل سرکار است، نه برای جان مسلمان ارزش قائل است، نه مسیحی، نه یهودی. حالا تعدادی یهودی هم کشته شوند، ساختمان هم تخریب شود، این هم مشکل خاصی نیست. آقای دکتر فرمودند که ویتکاف و این افراد معاملات بساز بفروش بودند، همین ویتکاف می‌رود پروژه می‌گیرد ساختمان‌های تخریب شده را می‌سازد.

پس مشکل هزینه برای اسرائیل مشکل جدی نبود ولی برای آمریکا مشکل جدی بود، یعنی آمریکایی‌ها نمی‌توانند زیاد کشته انسانی بدهند. سرباز زیاد کشته بدهند، سیستم نظامی سربازگیری آمریکا به هم می‌ریزد. چون از دهه هفتاد دیگر سربازی در آمریکا داوطلبانه شده. افرادی که در ارتش آمریکا هستند، قرارداد امضا می‌کنند و غالباً قشر ضعیف‌تر جامعه هستند. اینها اگر بدانند داخل ارتش می‌شوند، مشکل مالی‌شان حل نمی‌شود که هیچ، ممکن است کشته بشوند، ریزش جدی خواهد داشت. همین الان یکی از حرف‌های ترامپ هست که کمبود نیروی ورودی داریم در ارتش. از این جهت

همچنان هست، حمله می‌کنند. تفکر قبل از جنگ چه بود؟ آقای رئیس‌جمهور چه می‌فرمودند؟ ایام انتخابات چه می‌فرمودند؟ می‌فرمودند ما اهل دعوا نیستیم. نمی‌خواهیم دعوا کنیم. متأسفانه برآوردی که طرف مقابل دارد این است که اگر دوباره حمله بشود مثل دفعه قبل، هزینه‌اش برای آمریکا زیاد نخواهد بود. این خطر خیلی بزرگی ست. الان ما یک فرصتی داریم. فرصت هم معلوم نیست چقدر هست که این برآورد را اصلاح کنیم. به نظر من یکی از دلایل سخنرانی رهبری روز قبل از سخنرانی رئیس‌جمهور در سازمان ملل این بود. رهبری جریان ظاهربین را مطرح کردند. چون خیلی فشار می‌آوردند به رئیس‌جمهور که شما بروید ملاقات کنید. به هر حال رئیس‌جمهور هم رسماً یکی از نامزد های جریان اصلاحات بوده است در کشور. اگر آن اتفاق می‌افتاد برآورد آمریکایی‌ها این می‌شد که تغییری در محاسبات مقامات ایرانی ایجاد نشده است. الان ذهنیت روان‌شناختی دولت آمریکا از مقامات ایران باید این باشد که آن شوک حمله‌ی دوازده

احمدی: خب ویتنام که بمب اتم نداشت. **ایزدی:** ویتنام را عرض می‌کنم، فعلاً چین را بگویم. چین بمب اتم داشت ما نداریم. این یک تفاوت است. زمانی که کشوری بمب اتم داشته باشد، دیگر گزینه نظامی، گزینه اصلی نمی‌شود. چون اینها اگر وارد جنگ بشوند، ممکن است تبدیل بشود به جنگ اتمی. در این داستان اوکراین، مخصوصاً زمان بایدن، خیلی آمریکایی‌ها بد و بیراه به اوکراین گفتند، به روسیه گفتند، روس‌ها بد و بیراه به آمریکایی‌ها گفتند. ولی خیلی حساس بودند که سرباز آمریکایی جلوی سرباز روس قرار نگیرد. چون اگر سرباز آمریکایی جلوی سرباز روس قرار بگیرد، جنگ بشود، درگیری بشود به بمب اتم کشیده می‌شود. یا همین هند و پاکستان هر دو هسته‌ای هستند. اگر هم جنگ بشود محدود است. چهار روزه تمام کردند. چرا؟ چون اگر زیادی جلو برود، ممکن است منجر به جنگ هسته‌ای بشود. زمانی که دو طرف یک درگیری هر دو هسته‌ای هستند یا جنگ نمی‌شود یا اگر بشود محدود می‌شود. چیز جدی است. این تفاوت اول.



روزه، محاسبات مقامات ایرانی را عوض کرده. این بار اگر حمله بکنند، ایران پاسخ جدی خواهد داد. نگران عسلیوه و پارس جنوبی نخواهد بود مثلاً. یعنی هزینه دارد حمله به ایران. چون اگر برآوردشان این باشد که هزینه ندارد قطعاً دوباره حمله می‌کنند. چون کارشان تمام نشده است.

حتماً به این اشاره کنید که ایران می‌تواند مثل کشورهای دیگر که با آمریکا جنگ داشتند وارد مذاکره بشود؟

ایزدی: می‌گویم خدمت‌تان. ما سه تا تفاوت جدی ما با چین داریم. تفاوت اول ما این است که درست فرمودید اوایل دهه هفتاد اینها عادی سازی روابط داشتند با آمریکا. منتها آن موقع بمب اتم داشتند. ما بمب اتم نداریم، پریشب هم آقا فرمود قرار نیست داشته باشیم. تفاوت مهمی ست. زمانی که طرف مقابل آمریکا بمب اتم ندارد، برآوردی که آمریکا پیدا می‌کند این هست که می‌تواند او را شکست بدهد. با وجود بمب برآوردش این است که دیگر نمی‌شود تغییر حکومت داد. دیگر نمی‌شود تجزیه کرد. الان حرف آقای ترامپ چی هست؟ یک بار زدیم دوباره هم می‌زنیم.

احمدی: یعنی اگر چین بمب اتم نداشت آمریکا به جای اینکه به آن عادی‌سازی کند به او حمله می‌کرد؟

ایزدی: نه سه دلیل وجود دارد که ما نمی‌توانیم مثل چین بشویم برای آمریکا. دلیل اول او بمب اتم داشت. چون بمب اتم داشت گزینه تغییر رژیم و تجزیه کناره می‌رود. ببینید اگر کشوری بمب اتم داشته باشد، آمریکا مثل بچه آدم می‌رود با او مذاکره می‌کند.

تفاوت دوم اینکه چین مشکلی به اسم اسرائیل ندارد چون در آمریکا قانون دارند، سال ۲۰۰۸ کنگره تصویب کرده است که اسرائیل باید برتری کیفی داشته باشد نسبت به کشورهای منطقه، چه دوست آمریکا باشد، چه دشمن آمریکا باشد. هر بار رابطه ایران و آمریکا می‌خواهد اصلاح بشود، چه کسی چوب لای چرخ می‌گذارد؟ لابی اسرائیل. از همان زمان مرحوم هاشمی که دعوت کردند شرکت‌های نفتی آمریکایی بیایند اینجا تا به امروز هر بار یک پروژه‌ای در ایران تعریف می‌شود، لابی اسرائیل مانع می‌شود.

مثلاً زمان آقای خاتمی رفتند در افغانستان گفتند ما پروژه مشترک تعریف کنیم. آمریکا مخالف طالبان است و ما مخالف طالبان هستیم. ایران کمک کند به مقامات آمریکایی. این حالت هست که اسرائیل اجازه نمی‌دهد و لابی اسرائیل اجازه نمی‌دهد. رابطه عادی بخواهد بین ایران و آمریکا باشد به دلایل خودش به نفع آمریکا نیست. به نفع آمریکا هست که رابطه سالم‌تری با ایران داشته باشد. در موضوع غزه حاضر است هر کاری بکند. فقط هم ترامپ نیست. این داستان غزه بیشترش زمان بایدن بود که دموکرات بود.

حاضرند چک سفید بدهند به اسرائیلی‌ها، برچسب نسل‌کشی را در طول تاریخ برای خودشان بخزند، روزی ۲۳ تا بچه دارند در غزه می‌کشند. ولی حمایتشان از اسرائیل را کم نکنند. این دولت جمهوری خواه است. بله ترامپ در بعضی از موارد متفاوت است. تفاوت‌هایی دارند. ولی یک سری اصولی هم در سیاست خارجی آمریکا هست که همیشه هست.

یک قومی هم در چین پیدا کردند به این‌ها گفتند

که آن ایام که یهودی‌ها در دنیا پراکنده شدند، شما آمدید چین، خیلی سال گذشته، یادتان رفته است. این‌ها را دارند می‌بزند اسرائیل، به این‌ها عبری رایاد می‌دهند. همان بلایی که سر آمریکا آوردند، لابی درست کردند، الان متوجه شدند چین دارد جای آمریکا را در دنیا می‌گیرد، یک لابی یهودی هم در چین از یهودیان چینی دارند درست می‌کنند. حالا چقدر یهودی هستند، نمی‌دانیم، ولی الان یک همچین داستانی را دارند. این تفاوت دوم.

تفاوت سوم هم این است که زمانی که اوایل دهه هفتاد روابط آمریکا و چین عادی شد، سیاسی‌های آمریکا علاقه‌مند شدند چون گفتند این چین بخشی از بلوک شرق است. ما بیاایم با چینی‌ها ارتباطاتی داشته باشیم، این‌ها را از آن کمپ مجموعه کشورهای همراه شوری خارج می‌کنیم. زمان جنگ سرد بود. چین هم کشور مهمی بود. سیاسی‌ها گفتند برویم این کار را بکنیم. اقتصادی‌ها هم کاملاً هماهنگ بودند. گفتند چین یک میلیارد و خورده‌ای جمعیت دارد. ما آنجا بازار بزرگی داریم.

احمدی: ببینید ملاحظات دیپلماتیک اقتصادی مبنای کار است.

ایزدی: دقیقاً همین است. همه جا این باید باشد. خب حالا ببینید هر زمانی ما یک میلیارد و خورده‌ای جمعیت داشتیم، سه برابر جمعیت ایران است، ما همچنین بازاری نداریم، همچنین کارگر ارزانی نداریم. اسرائیل موفق شده است آدم‌های خودش را در این پست‌های مرتبط با بحث‌های غرب آسیا در آمریکا بگذارد. اقتصادی‌هایشان هم خیلی‌هایشان صهیونیست هستند. یعنی اینها می‌خواهند به ایران ضربه بزنند. اصلاً پول این لابی اسرائیل را همین اقتصادی‌های صهیونیست می‌دهند. به این سه دلیل ما نمی‌توانیم چین بشویم. اگر می‌شد خوب بود. واقعاً نمی‌توانیم چین بشویم.

چین یکی از کشورهاست. ما دویست تا کشور داریم. حالا یکی یکی دویست کشور را دانه دانه من می‌توانم بگویم. ببینید ویتنام آن مورد دوم را هم ندارد. یعنی ویتنام هم از اسرائیل دور است، مشکل اسرائیل را ندارد. الان شرکت‌های اسرائیلی دائم دارند در ویتنام فعالیت می‌کنند. چرا آمریکایی‌ها علاقه‌مند شدند به ویتنام؟ مگر آمریکایی‌ها پنجاه هزار تا کشته آنجا نداده بودند؟ به خاطر چین. اگر ما مرز داشتیم با چین، این دوستان دیپلمات ما در این پیامک‌های واتساپی به آقای ویتکاف می‌گفتند که ببین آقای ویتکاف ما با چین مرز داریم، الان مشکل اصلی شما چیست؟ ما می‌خواهیم با شما روابط عادی داشته باشیم. سی سال پیش این کار را می‌کردیم. می‌گفتیم می‌خواهیم با شما روابط عادی داشته باشیم و این می‌شد یک گزاره‌ای در ذهن آمریکایی‌ها.

احمدی: الان در منطقه مهم‌تری هستیم در خلیج فارس



ایزدی: یک قومی هم در چین پیدا کردند به این‌ها گفتند که آن ایام که یهودی‌ها در دنیا پراکنده شدند، شما آمدید چین، خیلی سال گذشته، یادتان رفته است. این‌ها را دارند می‌بزند اسرائیل، به این‌ها عبری رایاد می‌دهند. همان بلایی که سر آمریکا آوردند، لابی درست کردند، الان متوجه شدند چین دارد جای آمریکا را در دنیا می‌گیرد، یک لابی یهودی هم در چین از یهودیان چینی دارند درست می‌کنند.

ایزدی: نه این بد است که ما نزدیک اسرائیل هستیم. لابی اسرائیل نسبت به ما حساس است. از این جهت اگر ما ویتنام هم می شدیم خوب بود. شما می دانید سال هاست بحث عادی سازی روابط با آمریکا بحث است. منتها زمان شوری این ظرفیت را داشتیم. چون هم مرز با شوری بودیم. یکی از ملاک هایی که آمریکایی ها آن زمان خیلی به ما فشار نمی آوردند این بود که می گفتند اینها می روند نزدیک به شوری می شوند و این برای آمریکایی ها خوب نبود، به خاطر موقعیتی که داشت.

احمدی: روسیه که هست.

ایزدی: نه داستان روسیه الان فرق می کند.

احمدی: وقتی نخواهی همیشه یک بهانه ای هست.

ایزدی: نه عرض ما این است که همیشه می خواستیم و نشد. چرا نشده است؟ چون خودمان را با چین مقایسه کردیم. خودمان را با ویتنام مقایسه کردیم. تفاوت داریم با آنها. ببینید آمریکایی ها کشورهای دنیا را چهار قسمت می کنند. یک سری کشور هستند که منابع طبیعی ندارند. موقعیت ژئوپولیتیک ندارند. مثل رواندا، بروندی، یک ناکجا آبادی وسط آفریقا، این که چه کسی در آن کشور حکومت می کند، برای آمریکایی ها دغدغه زیادی نیست. اگر همراه شد خوب است اگر نشد، نشد. پس از این دویست و خورده ای کشور یک سری اینجوری هستند.

ما در گروه یک نیستیم. چرا چون در منطقه غرب آسیا هستیم، خلیج فارس هستیم. در گروه یک نمی توانیم باشیم. گروه دوم کشورهایی هستند که منابع طبیعی دارند، منابع زیرزمینی دارند، موقعیت ژئوپولتیک دارند، بمب اتم هم دارند. مثل روسیه و چین. در زمانی که شما بمب اتم دارید، نوع روابطتان متفاوت می شود. چون گزینه نظامی وقتی بازدارنده باشد، آن کاری که آمریکایی ها با ما کردند را مانع می شود.

پس این گروه دوم هم ما نیستیم. ده یا هشت کشوری هستند که بمب اتم دارند. آمریکایی ها با اینها نوع روابطشان متفاوت است، با کره شمالی مثلا روابطشان متفاوت است. چرا؟ چون آن ها بمب اتم دارند. یک عکس یادگاری می گیرند. در اخبار دیدید پنج نفر از دیپلمات های کره شمالی را اعدام کردند. گفتند این ها برای آمریکا جاسوسی می کردند.

گروه سوم می شوند کشورهای همراه و همسو. ژاپن، کره جنوبی، قطر. همسو بودن برای بعضی شان خوب است. مثلا اگر شما کره جنوبی باشید که دشمنی با نام کره شمالی دارید و بمب اتم ندارید، با آمریکا روابطهات خوب باشد، یک عقبه امنیتی برای شما ایجاد می کند. ولی در رابطه با بعضی ها مثل قطر واقعا هیچ سود خاصی ندارد. میلیاردری از آمریکایی ها سلاح خریدند، سی و هشت میلیارد دلار سلاح خریدند. این ده هزار سربازی که آنجا مستقر هستند، پولش را قطری ها می دهند.

در سفر ترامپ امیر قطر گفته است من یک تریلیون و یک میلیارد دلار در آمریکا سرمایه گذاری می کنم. نوزده میلیارد دلار سامانه ضد موشکی خرید. آقای دکتر ورزی تراک را می شناسد، فرمانده ناتو بود. ژنرال چهار ستاره آمریکایی. حمله اسرائیل به قطر شد، من سی ان ان را گرفتم. ایشان آمد به عنوان تحلیلگر نظامی گفت که به نظر من سامانه های دفاعی موشکی را خاموش کرده بودند. چون هیچ کدامشان کار نکرد. شما نوزده میلیارد دلار به سامانه موشکی آمریکایی بدهید بعد کار نکند! رابطه با آمریکا برای کشوری مثل قطر که ثروتمند است ولی به درد نمی خورد. آن موقع که نیاز داشتند، به درد نخورد. ما گروه سه هم نیستیم.

ما گروه چهار هستیم. ما رفقیم در کشورهای دشمن آمریکا به دلایل متعدد. حالا می شود صحبت کرد. برجام کارش این بود ما راز گروه چهار ببرد گروه سه. چرا؟ چون گروه چهار بودن سخت است. گوشت یک میلیون تومانی دارد، مشکلات اقتصادی دارد، فشار به مردم می آید. هدف این بود از داخل گروه چهار که سخت است برویم گروه سه. یک فضای تنفسی پیدا کنیم. خودشان ما را اجازه ندادند در گروه سه برویم. یعنی ما صد تا

بوئینگ هم می خواستیم بخریم، صد تا ایرباس هم می خواستیم بخریم، با بی پولی می خواستیم قرارداد های میلیاردری ببندیم ولی خودشان اجازه ندادند.

این نکته ی سوم، دولت بایدن که آمد از همان روز اول، وندی شمرن ژانویه ۲۰۲۱ که برای جلسه استماع رفته بود به عنوان قائم مقام وزارت خارجه آمریکا، همان وندی شمرن که در برجام مذاکره کردند گفت توافق طولانی تر و قوی تر باید بشود. شما اگر نماینده مجلسی به شما بگوید که توافق را من متوقف کردم این را باور نکنید. ما یک نفر نماینده مجلس داریم که حق رای دارد در شورای عالی امنیت ملی. آن هم رئیس مجلس است. رئیس مجلس هم همراه بود. الان هم همراه است.

آقای پزشکیان که رئیس جمهور شد آقای جان کری سخنگوی شورای امنیت ملی آمریکاست، قبلا هم ژنرال نیروی دریایی بود، به او گفتند که یک فردی در ایران رای آورده، پزشکیان، ایشان گفته ما می خواهیم مذاکره کنیم، به برجام برمی گردیم، عادی سازی کنیم، روابط را اصلاح کنیم. پاسخ آقای جان کری چه بود؟ انگلیسی است ولی نیازی به ترجمه هم ندارد. گفت no . یعنی دولت بایدن پای کار نبود.

حالا دیدید مثلا ویتکاف پرپروز گفت بله ما می خواهیم مذاکره کنیم و اینها می دانند بحث

خیلی موافق نیستم. اسرائیل را فقط شاید. آن بحث دیگری است.

دلیل آخر هم که به دلایل اقتصادی اجتماعی و دیپلماتیک بود، خب ارتباط با همه ی کشورها هست. ارتباط با ما هم هست. دلیل اسرائیل را فقط ایشان مطرح کردند. مهم است و اینکه مادر این منطقه هستیم، مهم است. ببینید در مورد اسرائیل ما می توانیم طور دیگری کار کنیم. کاملا من معتقدم که حقوق مردم فلسطین حقوق فردی مدنی و فردی فلسطینی ها، حقوق سیاسی مردم فلسطین باید خط قرمز ما باشد و خط قرمز همه مردمانی در جهان که انسانیت برایشان معنی دارد. این را کاملا من اعتقاد دارم. نوشته ام در موردش مفصل.

ولی خب ما به ملاحظه یک سری مسائلی که در داخل کشور داریم، یک مقدار می توانیم تحرکات مان را در ارتباط با اسرائیل محدود کنیم. خب اسرائیلی ها ما را متهم می کنند که می خواهیم اسرائیل نابود را کنیم. آقای عراقچی هم اخیرا در مصاحبه با فاکس نیوز گفتند نه ما دنبال نابودی اسرائیل نبودیم. خب این مسائل را می شد مدیریت کرد و می شود از حالا مدیریت کرد و حربه ای برای اجماع سازی به دشمن نداد. ببینید این مهم است که دشمن یک آتویی از ما بگیرد، یک حربه ای دستش بیاید که بتواند دنیا را علیه ما بسیج کند.

می کند و معلوم نیست که چه آینده ای داشته باشیم. تمام منطقه ممکن است به آتش کشیده بشود. گروه های قومی و زبانی و سیاسی و مسلکی در یک کشور فروپاشیده، چه عراق باشد چه ایران باشد، هر کشور دیگری باشد، شکل می گیرد که اینها می توانند تمام منطقه اطراف را نا آرام بکنند. آن وقت کی باید جوابش را بدهد؟ کی باید از عهده بر بیاید؟ هیچ کدام از کشورها آن توان را ندارد. آمریکا باید بیاید نیرو بیاورد، هزینه بکند. مثل قضیه افغانستان، مثل قضیه عراق، برای اینها باید نیرو بکنند، خب نمی خواهد. هیچ وقت نمی خواسته.

آمریکا می داند که اگر یک اتفاقی در اینجا بیفتد، بارش می افتد گردن خودش. ایران هم سایه خلیج فارس است، ایران در مجاورت تنگه هرمز است. اگر ایران نا آرام بشود، تکلیف عبور بیست میلیون بشکه نفت در روز از تنگه هرمز چی می شود؟ تکلیف شش تا کشور حاشیه جنوبی خلیج فارس که تولید کننده نفت هستند، تاسیسات شان و پالایشگاه هایشان چه می شود؟ این ها مواظب این چیزها هستند. حواسشان به این چیزها هست و دنبال این نیستند.

ما اگر آن ملاحظه و مدیریتی که در ارتباط با اسرائیل نداشته باشیم، خب اسرائیل این تحریکات را می کند در آمریکا. ولی هیچ وقت آمریکایی ها نه دنبال تجزیه ایران بودند، نه دنبال



فروپاشی بودند، نه دنبال تغییر نظام بودند. قطعا دوست دارند که این نظامی که با او این مشکل را داشتند برود ولی هیچ وقت اینکه خودشان بیایند این کار را نکنند، من اعتقادم این است که هرگز ندارند.

پس یکی از علت هایی که نتوانستیم روابطمان را با آمریکا مثل ویتنام تنظیم بکنیم، این بوده که ما تقابل مان را با اسرائیل نتوانستیم مدیریت کنیم؟

احمدی: عرض کردم دیگر. ببینید ما در حالی که هیچ وقت فکر نابودی اسرائیل نبودیم، رهبری گفتند ما نگفتیم مثل عبدالناصر، اسم عبدالناصر را نگفتند، ما نگفتیم باید مردم اسرائیل را بریزیم به دریا، گفتیم رفرا ندوم بشود در اسرائیل و این مواضع سیاسی بسیار به جا و شایسته ای است. ولی بعضی ها در ایران یک سری کارها کردند، آتویی دادند دست اسرائیل، حربه ای برای اجماع سازی علیه ما دادند دست اسرائیل مثل همین بحث نابودی اسرائیل یا مثلا گروه های محور مقاومت. من اعتقاد دارم که این محور مقاومتی بوده که علیه تجاوزگری اسرائیل بوده دیگر ولی باز هم نحوه مدیریت این محور مقاومت یا نحوه عمل اعضای این محور مقاومت را ایران می توانست مدیریت کند. بحث اصلی اسرائیل است ولی ما می توانستیم این مسئله را نگذاریم اینقدر بزرگ

بشود و نگذاریم اسرائیل حربه اجماع ساز علیه ما دستش بیاید، مثلا زدن بیلبوردها در تهران، روز شمار نابودی اسرائیل، خب این چه مشکلی را قرار بود حل بکند؟

آقای حاجی زاده گفت شعار نوشتن روی موشک کار بچه ها بوده، یعنی آن سیاست ما نبوده، خب بچه ها نباید اجازه داشته باشند که از این کارها بکنند و حربه بدهد دست طرف مقابل. ما اگر این کارها را مدیریت می کردیم، رابطه با منطقه و رابطه با اسرائیل را می توانستیم مدیریت بکنیم. یا مثلا در مورد محور مقاومت، مشکل دوم سوم ما اسرائیل بود، مشکل اول دوم ما عربستان و شورای همکاری و این ها بودند.

من در سازمان ملل که بودم یک مشکل بسیار بزرگی که همیشه داشتیم این بود که همیشه کشورهای عربی می آمدند یک جمله در اسناد بیاورند در مورد Armed militia، محکوم کردن نیروی نظامی و اینکه این نیروی نظامی باید جمع بشود و کشورهای غربی جنبش عدم تعهد، آخرین بار در باکو مثلا یک ساعت و خورده ما جنگیدیم تا توانستیم نگذاریم این جمله را اینها بگذارند در بند قطعنامه. خب اینها مشکل ما هستند. در دور اول برجام چرا عربستان مخالف بود با برجام؟ شدیدا مخالف بود. در عربستان این یکی از مسائل بود.

در دور اخیر، در مذاکرات عربستان کوتاه آمد برای اینکه تحلیلیش و شاید تصورش این بود که مثلا محور مقاومت بعد از این قضایای هفت اکتبر یک مقدار غیر فعال شده و دیگر آن مواضع گذشته را ندارند.

مثلا قضیه سوریه را می توانستیم مدیریت کنیم، تصورشان این بود که محور مقاومت در عین حال که علیه اسرائیل است، علیه این ها هم هست، علیه شورای همکاری و علیه عربستان هم هست. آنها هم وارد این قضیه شده بودند، یعنی مجموعه این مسائل را اگر می توانستیم مدیریت بکنیم، آن مشکل دوم می توانست وجود نداشته باشد.

دکتر ایزدی بفرمایید

ایزدی: حرفی که جمهوری اسلامی در این سال ها زده این است که هر چه فلسطینی ها تصمیم بگیرند، ایران هم حمایت می کند. یک طرحی خود ایران داده که اگر دموکراسی خوب است، چون غربی ها ادعای دموکراسی دارند، شما بروید به افرادی که در آن منطقه هستند حق رای بدهید. آن زمانی که بیست، سی سال پیش ایران این طرح را مطرح کرد، در طرح این بود که افرادی که در داخل سرزمین های آن منطقه هستند و افرادی که اخراج شدند، مهاجرین هم باید رای بدهند. به خاطر تغییر دموگرافیکی که در این بیست سال ما داشتیم، دیگر آن مهاجرین و افرادی که اخراج شدند هم اگر اری ندهند، همین فلسطینی هایی که الان در آن منطقه هستند، اکثریت شدند. گزارش ها ژرئص برای سه سال پیش است که دو نهاد اطلاعاتی اسرائیل از سال ۲۰۰۰ به این نتیجه رسیدند که جمعیت فلسطینی الان عددش بیشتر از جمعیت اسرائیلی ست. یکی از دلایلی که مردم غزه را هم می خواهند بیرون کنند این است که این توازن دوباره برگردد، اسرائیلی ها اکثریت پیدا کنند.

بهانه می آورند اسرائیلی ها اگر همان توافق آزلورا انجام می دادند، آزلو یک چیزی شبیه همین برجام بود، توافق کردند بعد زدند زیر آن اگر طبق آزلو یک تکه زمینی به فلسطینی ها می دادند، هفت اکتبر نمی شد، عملیات طوفان الاقصی نمی شد، تمام این داستان ها، این شهدا همه تمام می شد. همان موقع، همان توافقی را که انجام داده بودند، اجرایی کردند، منتها نمی خواستند.

احمدی: ژنرال های اسرائیل آمدند روی کار. چه شد اینها آمدند؟

ایزدی: بله مشکل این است که کار دست افراطی هاست آنجا. اتفاقا یکی از دلایلیش همین آزلو بود. یعنی تبلیغ کردند که اگر آزلو ایجاد بشود برای اسرائیل مشکل ایجاد می شود و آمدند سر کار و هنوز هم هستند، هنوز هم دارند نسل کشی می کنند. این مسئله اسرائیل با خود فلسطینی ها است، ما را هم بهانه می کنند و مسئله خودش را نمی تواند حل بکند.

چرا نباید اداره کشورتان را به دست نئولیبرال‌ها بسپارید!



الکس اسکپیک

خاویر میلی برای رسانه‌های راست‌گرا نماد «معجزه بازار آزاد» بود؛ اقتصاددانی چنجالی که قرار بود با زدن تبر بر دولت، تورم افسارگسیخته را مهار و آرژانتین را به «بهشت نئولیبرال‌ها» تبدیل کند. اما دو سال بعد، خیابان‌های بوئنوس‌آیرس، صف‌های نان، سقوط تولید و نیاز به بسته نجات ۲۰ میلیارد دلاری آمریکا تصویری کاملاً متفاوت نشان می‌دهد؛ آزمایش میدانی نئولیبرالیسم و هزینه سنگینی که کارگران و طبقه متوسط برای یک ایدئولوژی شکست خورده می‌پردازند.

در آرژانتین، خاویر میلی اقتصاد را آن‌قدر به هم ریخته که حالا به یک بسته نجات ۲۰ میلیارد دلاری نیاز دارد. دلایلش این است که اقتصاد «بازار آزاد» مورد ادعای او در عمل جواب نمی‌دهد.

طبیعی بود که خاویر میلی اقتصاد آرژانتین را مستقیماً در چاه فاضلاب فرو ببرد؛ کاملاً قابل پیش‌بینی بود. ماه گذشته تازه خبرش درآمد که دولت میلی آن‌قدر در مخمصه افتاده که برای سر پا ماندن به یک کمک ۲۰ میلیارد دلاری از سوی ایالات متحده نیاز دارد؛ کمکی که وزیر خزانه‌داری آمریکا، اسکات بسنت، آماده است آن را بدهد. اما این نتیجه از همان لحظه‌ای که میلی در سال ۲۰۲۳ رئیس‌جمهور شد، عملاً نوشته شده بود. از همان وقتی که کلمه «نئولیبرال» را از دهانش بیرون آورد، می‌شد حدس زد قرار است با سرعت تصادف کند و بسوزد و هزاران شغل و معیشت آرژانتینی‌ها را هم با خودش به ته دره ببرد.

بیشتر از حتی دونالد ترامپ، میلی از همان اول تیپ دیوانه‌ی نامتعدالی بود که از چند کیلومتری هم پیداست. با مردی طرف بودیم که لباس ابرقهرمانی می‌پوشید تا سرودهای غمگین درباره سیاست مالی بخواند، در کارزار انتخاباتی‌اش از «قانونی‌کردن خرید و فروش اعضای بدن» حرف

بازارها باشد. آن‌ها هنوز هم همین کار را می‌کنند. چند روز پیش دیوید فرام در آتلانتیک نوشت میلی مستحق دریافت آن کمک ۲۰ میلیارد دلاری از آمریکا است تا بتواند همچنان «امید همه‌کسانی باشد که به بازارها و دموکراسی ایمان دارند.» اسمش را می‌شود گذاشت «استدلال انگیزش‌محور»؛ اما در هر صورت، این مفسران دارند بر پایه «امید» و «باور» به بازارها عمل می‌کنند، نه واقعیت محکم. حالا نتیجه را می‌بینیم.

یک نکته را باید از همان اول پذیرفت. دلیل اصلی این‌که فروش ایده میلی به‌عنوان یک ناجی اقتصادی نسبتاً آسان بود، این است که دولت‌های قبلی آرژانتین دولت‌های پرون‌یستی کشور را واقعاً در وضعیتی فاجعه‌بار رها کرده بودند.

پرونیسم جنبشی است که به خوان پرون، رئیس‌جمهور مشهور آرژانتین برمی‌گردد؛

کمتر «مشغول به کار بوده‌اند. (خوب شد که سیر نگه‌داشتن مردم و باسواد کردن‌شان خیلی مهم نیست، نه؟) ارزش پژوهی آرژانتین بی‌ثبات شده، تا حدی که بعضی روزها به «بدترین ارز عمده‌ی جهان از نظر عملکرد» تبدیل می‌شود. بازار مسکن هم به همان اندازه پرنوسان است، تا جایی که بانک‌ها با بالا رفتن ناگهانی نرخ وام مسکن، پیشنهادهای وام را پس می‌گیرند و کسانی که روی خرید خانه حساب کرده بودند، ناگهان می‌بینند دیگر توان پرداختش را ندارند. در یک نظرسنجی از افرادی که ماه گذشته در بوئنوس‌آیرس در خیابان می‌خوابیدند، یک سازمان مردم‌نهاد محلی متوجه شد که ۲۵ درصد -رقمی شگفت‌آور- فقط در سال گذشته و در اوج دوران میلی بی‌خانمان شده‌اند. هم‌زمان، صف‌های واقعی نان در خیابان‌ها شکل گرفته است؛

«در یک نانوایی نزدیک در لاماتانزا، هر روز حدود ۳۰ نفر برای گرفتن نان صف می‌کشند. نانوا، می‌گوید بسیاری از خانواده‌ها همان ۷۵ سنت برای یک کیسه نان - که از قبل با کمک یک سازمان محلی یارانه‌ای شده - را هم ندارند. بعضی دیگر هم به او می‌گویند احتمالاً نان تنها چیزی است که آن روز خواهند خورد.»

برای طبقه کارگر آرژانتین، ریاست‌جمهوری میلی بیشتر از آن‌که «معجزه» باشد، مثل یک نفرین عمل کرده است. بسته نجات آمریکایی تازه‌ترین تحقیر است و این خبر که آینده اقتصادی کشور حالا وابسته به خلق و خوی دونالد ترامپ شده، بعید است اعتماد کسی را بالا برده باشد.

اینجا باید به دو سؤال جواب بدهیم. اول این‌که میلی چطور توانسته اوضاع را این‌قدر خراب کند؟ و دوم این‌که چرا آن‌همه ستون‌نویس، نویسنده و اهل اتاق‌های فکر این فاجعه را پیش‌بینی نکردند؟ در هر دو مورد، پاسخ یکی است: ایدئولوژی بازار آزاد. میلی کشتی دولتش را ساده و سراسرت به صخره‌ها کوبیده، چون قطب‌نمای ترک‌خورده‌ای به نام نئولیبرالیسم را دنبال کرده است. نئولیبرالیسم کار نمی‌کند. فرض‌های بنیادی‌اش درست نیست. اما رسانه‌های طرفدار سرمایه‌داری بیرون از آرژانتین، در طرف خودشان، نقص‌های آشکار میلی را نادیده گرفتند و او را باد کردند، چون می‌خواستند او واقعاً همان ناجی

بیشتر از حتی دونالد ترامپ، میلی از همان اول تیپ دیوانه‌ی نامتعدالی بود که از چند کیلومتری هم پیداست. با مردی طرف بودیم که لباس ابرقهرمانی می‌پوشید تا بالادهای غمگین درباره سیاست مالی بخواند، در کارزار انتخاباتی‌اش از «قانونی‌کردن خرید و فروش اعضای بدن» حرف می‌زد.

کارهایش ثابت کرده که «سرمایه‌داری بنگاه‌محور آزاد، تنها نظام ممکن برای پایان دادن به فقر جهانی است.»

اما هر روز همیشه پیش از سقوط می‌آید و لشکر تشویق‌کنندگان میلی این روزها قدری ساکت‌تر شده‌اند. حالا حدود دو سال از به قدرت رسیدن او می‌گذرد و هرچه زمان جلوتر می‌رود، وضعیت اقتصادی بدتر به نظر می‌رسد. وال استریت ژورنال ماجرا را این‌طور جمع‌بندی می‌کند:

«میلی پیش‌بینی کرده بود که اقتصاد یک بازیابی ۷ شکل خواهد داشت، با ایجاد مشاغل جدید در یک اقتصاد با ثبات ترومرفه‌تر.

اما در عوض، اقتصاد متوقف شد و در سه ماهه دوم نسبت به سه ماهه قبل کاهش پیدا کرد. نرخ بیکاری به ۶/۷ درصد رسیده، در حالی که هنگام روی کار آمدن میلی ۷/۵ درصد بود. طبق داده‌های دولتی، آرژانتین از زمان آغاز دولت او حدود ۲۰۰ هزار شغل از دست داده است.»

در دل همین افت کلی اشتغال، روزنامه بوئنوس‌آیرس تایمز گزارش می‌دهد که برخی بخش‌ها «افت قابل توجه» داشته‌اند؛ در بخش تولید، «فقط در ماه مارس ۴۱۶۲ شغل کمتر شده»، در بخش کشاورزی، دامداری، شکار و جنگل‌داری (۲۰۸۸ نفر کمتر) و در آموزش (۱۱۸۵ نفر



طبیعی بود که خاویر میلی اقتصاد آرژانتین را مستقیماً در چاه فاضلاب فرو ببرد؛ کاملاً قابل پیش‌بینی بود. ماه گذشته تازه خبرش درآمد که دولت میلی آن‌قدر در مخمصه افتاده که برای سر پا ماندن به یک کمک ۲۰ میلیارد دلاری از سوی ایالات متحده نیاز دارد؛ کمکی که وزیر خزانه‌داری آمریکا، اسکات بسنت، آماده است آن را بدهد. اما این نتیجه از همان لحظه‌ای که میلی در سال ۲۰۲۳ رئیس‌جمهور شد، عملاً نوشته شده بود.



تا همین اواخر، خیلی از چهره‌های پسر و صدا دقیقاً برعکس این را جار می‌زدند. در واقع، ریاست‌جمهوری میلی موجی از تعریف و تمجید رسانه‌ای به راه انداخت که تا مرز چاپلوسی پیش می‌رفت. کلمه «معجزه» زیاد به گوش می‌خورد؛ مثلاً وقتی نشنال ریویو نوشت: «معجزه میلی، تأیید و پیروزی بازارهای آزاد است» یا وقتی تاریخ‌نگار نایل فرگوسن نوشت: «میلی دارد یک معجزه دست‌ساز خلق می‌کند که باید دل هر اقتصاددان کلاسیکی را شاد کند.»

ترکیبی از:

- ملی‌گرایی،
- حمایت از کارگران و طبقات پایین،
- دولت‌قوی مداخله‌گر در اقتصاد.

خالق آن، خوان پرون، می‌گفت ایدئولوژی‌اش «چپ» است، اما صراحتاً «نه چپ کمونیستی و نه آنارشистی»، و به‌جایش فلسفه جدیدی به نام «عدالت‌گرایی» پیشنهاد می‌کرد. یکی از شعارهای معروف پرون‌یست‌ها این بود که «ما نه یانکی هستیم و نه مارکسیست»؛ خب، سؤال بدیهی این است که پس چی هستید؟ «عدالت‌گرایی» از همه‌جا تکه‌برداری کرده بود؛ کمی سوسیالیسم این‌جا، کمی تنوکراسی کاتولیک آن‌جا و حتی چاشنی‌ای از فاشیسم. در طول سال‌ها چند دستاورد مهم هم داشت؛ مثلاً آرژانتین یک نظام بهداشت عمومی همگانی دارد. اما عمدتاً به یک نمونه آموزشی تبدیل شده از این‌که نداشتن یک نظریه سیاسی منسجم – مثل مارکسیسم یا آنارشیزم – برای راهنمایی، چه دردسرهایی درست می‌کند. همان‌طور که اکنون می‌ست نوشت، دولت‌های پرون‌یست معمولاً «پیش از آن‌که با ایدئولوژی تعریف شوند با قدرت تعریف می‌شوند»؛ یعنی اصل ماجرا قدرت رهبر وقت است و خط‌مشی‌ها به‌طور مودی و وصله‌پینه‌ای کنار هم گذاشته می‌شود. در سال‌های اخیر، همه این‌ها به یک دولت پرون‌یست دست‌پاچه ختم شد که شاهد نرخ «ابر تورم» ۲۱۱ درصدی بود؛ و با نامزد کردن وزیر اقتصاد خودش، سرخیو ماسا، در مقابل میلی در سال ۲۰۲۳، عملاً آتش روی بنزین ریخت. با آن سطح از دست‌وپاچلفتی‌گری، نمی‌توانید خیلی هم آرژانتینی‌ها را سرزنش کنید که چرا روی این نئولیبرال عجیب‌وغریب ریسک کردند.

اما آن «معجزه» معروف میلی دقیقاً چه بود؟ این‌جا است که مشکل شروع می‌شود. وقتی به انبوه مطالب پرستش‌گرانه عملکرد او نگاه می‌کنید، دو نکته مدام به‌عنوان «برد»‌های او تکرار می‌شود. یکی افزایش تولید ناخالص داخلی آرژانتین است؛ نایل فرگوسن با ذوق گفت «اقتصاد حالا با نرخ سالانه ۷ درصد در حال رشد است.» دیگری هم پایین آوردن آن تورم فوق‌العاده بالای دوران پرون‌یست‌هاست. این دو نکته، در سطح کلی، درست‌اند. اما وقتی عمیق‌تر می‌شوید و بدون عینک ایدئولوژیک «بازار و مالکیت خصوصی همیشه خوب‌اند» به ماجرا نگاه می‌کنید، تصویر «معجزه» فرو می‌ریزد.

اول از همه، «تولید ناخالص داخلی» احتمالاً بیش‌ازحد قهرمان‌شده‌ترین شاخص در کل علم اقتصاد است. سیاست‌مداران در سراسر جهان عاشق این هستند که با «تولید ناخالص داخلی» لاف بزنند و آن را یک «واحد همه‌چیزسنج» برای



اما غرور همیشه پیش از سقوط می‌آید و لشکر تشویق‌کنندگان میلی این روزها قدری ساکت‌تر شده‌اند. حالا حدود دو سال از به‌قدرت‌رسیدن او می‌گذرد و هرچه زمان جلوتر می‌رود، وضعیت اقتصادی بدتر به نظر می‌رسد. وال استریت ژورنال ماجرا را این‌طور جمع‌بندی می‌کند: «میلی پیش‌بینی کرده بود که اقتصاد یک بازیابی ۷ شکل خواهد داشت، با ایجاد مشاغل جدید در یک اقتصاد با ثبات‌تر و مرفه‌تر. اما در عوض، اقتصاد متوقف شد و در سه‌ماهه دوم نسبت به سه‌ماهه قبل کاهش پیدا کرد.»



در دل همین افت‌کلی اشتغال، روزنامه بوئنوس آیرس تایمز گزارش می‌دهد که برخی بخش‌ها «افت قابل توجه» داشته‌اند؛ در بخش تولید، «فقط در ماه مارس ۴۱۶۲ شغل کمتر شده»، در بخش کشاورزی، دامداری، شکار و جنگل‌داری «۲۰۸۸ نفر کمتر» و در آموزش «۱۱۸۵ نفر کمتر» مشغول به کار بوده‌اند. ارزش‌پزوی آرژانتین بی‌ثبات شده، تا حدی که بعضی روزها به «بدترین ارز عمده‌ی جهان از نظر عملکرد» تبدیل می‌شود.

رفاه کلی جابزنند. اما همان‌طور که آمیت کاپور و بیپک دبروی در هاروارد بیزنس ریویو یادآوری کرده‌اند، اصلاً چنین چیزی نیست. در واقع، صرفاً داشتن رشد قوی در «تولید ناخالص داخلی» تقریباً هیچ چیز به شما درباره رفاه واقعی مردم یک کشور نمی‌گوید. بخشی از دلایلش این است که «تولید ناخالص داخلی» تقسیم درآمد در جامعه را نشان نمی‌دهد؛ بنابراین می‌توانید وضعیتی داشته باشید که در آن «تولید ناخالص داخلی» ملی قوی است، اما بخش عمده درآمد تولید‌شده در جیب یک اقلیت کوچک متمرکز می‌شود و شهروند متوسط چیز چندانی نصیبش نمی‌شود. (آشنا به نظر نمی‌رسد؟) اما از اساس، «تولید ناخالص داخلی» حتی تولید کالاها و خدمات را هم در معنای عینی و فیزیکی نشان نمی‌دهد. «تولید ناخالص داخلی» نمی‌گوید چند کیلو سیب‌زمینی برداشت شده یا چند نفر توانسته‌اند خانه‌ا اجاره کنند؛ فقط ارزش بازاری معاملات را وقتی کالا و خدمات دست‌به‌دست می‌شود، اندازه می‌گیرد؛ چیزی که می‌تواند ذهنی و دلخواهی باشد. یک جوک کودکانه درباره فضولات هست که این نکته را خوب نشان می‌دهد:

«دو اقتصاددان در جنگل راه می‌رفتند که به یک توده فضولات رسیدند.

اقتصاددان اول به دومی گفت: ۱۰۰ دلار بهت می‌دهم اگر این توده را بخوری.» اقتصاددان دوم ۱۰۰ دلار را گرفت و فضولات را خورد.

کمی جلوتر به یک توده فضولات دیگر رسیدند. اقتصاددان دوم رویه اولی کرد و گفت: «من ۱۰۰ دلار به تو می‌دهم اگر این یکی را بخوری.» اقتصاددان اول پول را گرفت و آن توده را خورد.

کمی جلوتر که رفتند، اقتصاددان اول به دومی گفت: «بین، من ۱۰۰ دلار به تو دادم که فضولات بخوری، بعد تو هم همان ۱۰۰ دلار را دادی که من و پوچ فضولات خورديم!»

اقتصاددان دوم جواب داد: «اصلاً این‌طور نیست. ما «تولید ناخالص داخلی» را ۲۰۰ دلار افزایش دادیم!»

پس تعریف و تمجید از خاویر میلی به خاطر این‌که اقتصادش روی کاغذ «رشد» نشان می‌دهد، همان‌طور که فرگوسن انجام داد، تا حد زیادی بی‌معناست، مگر این‌که (۱) آن «رشد» واقعاً شامل کالاها و خدمات واقعی و فیزیکی باشد و (۲) درآمد حاصل واقعاً به مردم معمولی برسد. این همان کاری است که سفت‌وسخت‌ترین مدافعان جو بایدن در انتخابات ۲۰۲۴ در فضای مجازی انجام می‌دادند؛ نمودارهای رشد «تولید ناخالص داخلی» را بیست می‌کردند و می‌گفتند «اقتصاد بایدن فقط دارد می‌تازد، می‌تازد، می‌تازد» در حالی که در واقعیت، بی‌خانمانی به رکورد رسیده بود و تعداد بی‌سابقه‌ای از مردم قسط کارت اعتباری‌شان را نپرداخته بودند. این روش برای جو جواب نداد، برای خاویر هم نمی‌دهد.

خب، تورم چه؟ کسی تورم را دوست ندارد. و بله، میلی تورم را در آرژانتین کنترل کرده است. اما چطور؟ مت یگلیسیاس در مطلب تشویق‌آمیز خودش درباره «موفقیت‌های اولیه خاویر میلی» – که انصافاً یکی از محتاطانه‌ترین و متعادل‌ترین نمونه‌ها در این ژانر بود – استراتژی میلی را با لحنی محترمانه «کاهش هزینه‌های دولت برای کنترل تورم» می‌نامد. ایده این بود که دولت‌های پرون‌یست برای پوشش کسری‌ها، زیادی پول چاپ می‌کردند؛ بنابراین کاهش هزینه‌های دولتی جلوی این روند را می‌گیرد، عرضه پول را محدودتر می‌کند و به‌تدریج قدرت خرید پزور بالا می‌برد. در ظاهر، همه این‌ها اقتصاد لیبرال استاندارد است، همان‌طور که یگلیسیاس اشاره می‌کند. اما این حرف‌ها برای کارمند دولت بی‌کارشده‌ای که به خاطر این سیاست از کار اخراج شده و حالا اصلاً هیچ پزویی ندارد، تسلی زیادی به همراه ندارد.

این‌طور نیست که کاهش هزینه‌های دولتی ذاتاً بد باشد. حتی زهران ممدانی اخیراً یادآوری کرده که کارآمدی دولت باید یک «دغدغه چپ‌گرایانه» هم باشد و هر چپ‌گرایی می‌تواند چند قلم بودجه را برای حذف نام ببرد – مثلاً خودروهای زرهی برای پلیس شهرهای کوچک. همچنین کاملاً محتمل است که پرون‌یست‌ها واقعاً بی‌محابا خرج می‌کرده‌اند. اما کاهش هزینه‌های میلی نه آن نوع حذف‌های دقیق و فکرشده‌ای بود که واقعاً می‌توانند مفید باشند، و نه معطوف به بخش‌هایی از هزینه دولتی که واقعاً افراطی یا اسرافکارانه‌اند. در عوض، همان‌طور که نیک کوربیشلی می‌نویسد، میلی «هزینه‌ها برای کالاهای عمومی مثل آموزش، بهداشت،



«در یک ناوایی نزدیک در لا ماتانزا، هر روز حدود ۳۰۰ نفر برای گرفتن نان صف می‌کشند. نانوا، می‌گوید بسیاری از خانواده‌ها همان ۷۵ سنت برای یک کیسه نان – که از قبل با کمک یک سازمان محلی یارانه‌ای شده – راهم ندارند. بعضی دیگر هم به او می‌گویند احتمالاً نان تنها چیزی است که آن روز خواهند خورد.» برای طبقه کارگر آرژانتین، ریاست جمهوری میلی بیشتر از آن‌که «معجزه» باشد، مثل یک نفرین عمل کرده است.

عمومی را خشن سرکوب کنند – افزایش داد. همچنین یک «پروژه یک میلیون دلاری برای بهبود روابط دیپلماتیک بین اسرائیل و چند کشور آمریکای لاتین» راه انداخت، در حالی که نسل‌کشی غزه این روابط را تا حد گسست تحت فشار گذاشته است.

این اولویت‌گذاری‌ها نسخه استاندارد جهان‌بینی راست‌گرا را منعکس می‌کند: سیر کردن، درمان

FP

Niall Ferguson: Milei’s Man-made Miracle

Can a broken economy be fixed? Argentina’s president proves it can. Politics is another story.



By Niall Ferguson

کردن و آموزش دادن مردم مهم نیست؛ مهم اذیت کردن و کنترل کردن‌شان است. زدن بودجه درمان سرطان به شکل عریان غیراخلاقی است، اما بریدن بودجه آموزش برای یک منفعت اقتصادی کوتاه‌مدت هم به همان اندازه بد است. این کار مثل خوردن بذریه‌ایی است که برای زمستان بعدی لازم دارید – پزشکان و مهندسان آینده آرژانتین و تمام «فعالیت اقتصادی»‌ای که تولید می‌کنند قرار است از کجا بیایند؟ اما میلی به این خط فکری عمیقاً پایبند است. وقتی انتخاب شد، علناً اعلام کرد که روی کشور «شوک درمانی» اجرا خواهد کرد؛ عبارتی که پژواک «شوکت‌رایی» است که در دهه ۱۹۹۰ روی کشورهای پسا شوروی اعمال شد تا آن‌ها را به یک نظام بازار آزاد تبدیل کند. (که اتفاقاً آن هم جواب نداد، به کاهش امید به زندگی در بسیاری از این کشورها بعد از سرمایه‌داری‌شدن‌شان منجر شد و در اروپای شرقی موج نوستالژی برای کمونیسم به راه انداخت.) در عمل، میلی شوک را تحویل داده، اما درمانی در کار نبوده است.



در حوزه تولید، مثال روشنی داریم. در این‌جا فایننشال تایمز گزارش می‌دهد که هدف اصلی میلی در آغاز ۲۰۲۵ این بود که با سیاست‌تهاجمی تجارت آزاد، «اقتصاد حمایت‌گرایانه آرژانتین را بشکند.» یک «مالیات سراسری ۵/۷ درصدی روی همه کالاهای وارداتی» را حذف کرد و فروشگاه‌ها شروع کردند به چیدن پودر لباس‌شویی تاید و کنسرو تن اکوادوری روی قفسه‌ها. این تغییر به‌عنوان خبری خوب قاب‌بندی شد و برای کسانی که فقط همین حالا دنبال مواد شوینده ارزان‌تر بودند، احتمالاً همین‌طور هم بود. اما چند ماه جلوتر که می‌رویم، می‌بینیم اثر دومینووار این سیاست، آسیب‌زدن به توان تولیدی آرژانتین و ایجاد بیکاری بیشتر بوده است:

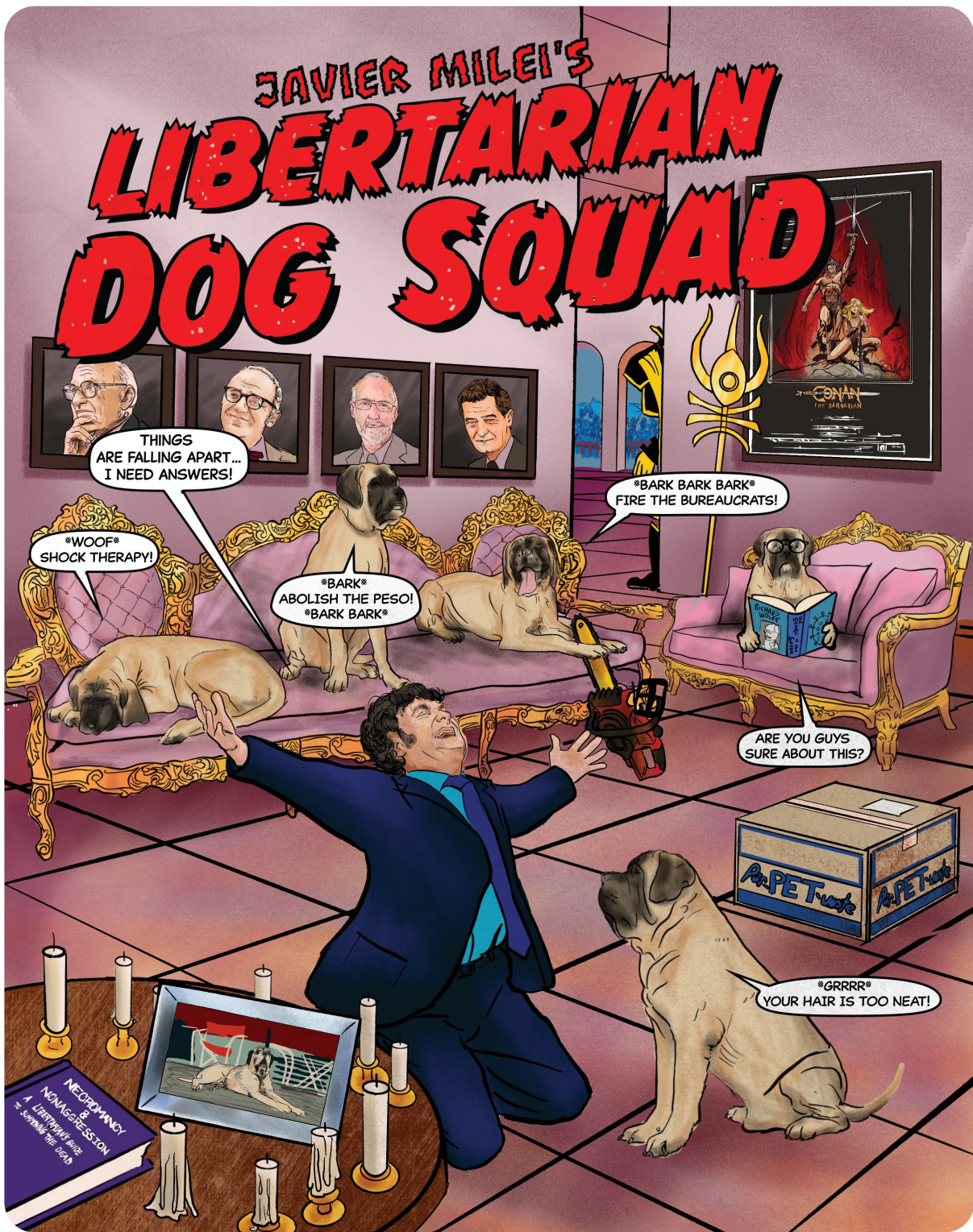
«خیلی از آرژانتینی‌ها حالا کالاهای وارداتی ارزان‌تر را از طریق اپلیکیشن‌های محبوب بازار آنلاین چینی مثل تموو شیپین می‌خرند. اما صنایع پرنیروی کار که سیاست‌مداران این‌جا حسرت‌شان را می‌خورند، مثل ساخت‌وساز و تولید صنعتی، هنوز ریکاوری نکرده‌اند. گوستاوو مورگیا [کارگری که وال استریت ژورنال با او مصاحبه کرده] از وقتی سال گذشته از کارخانه‌اش اخراج شد، شغل جدیدی پیدا نکرده است. می‌گوید: “من باید سر کار باشم، اما چه کار می‌توانم بکنم؟ کشور دارد به عقب‌بومی‌گردد.”

در مجموع، «فعالیت تولیدی در نه ماه نخست ۲۰۲۴ نسبت به دوره مشابه در ۲۰۲۳ حدود ۷/۱۲ درصد کاهش داشته است.» بنابراین میلی عملاً دارد با سرعت چندبرابر، نسخه آمریکای شمالی توافق‌های آزاد تجاری مثل نفتا و از بین رفتن صنعت را بازاجرا می‌کند. او یک نشئگی کوتاه‌مدت با کالاهای ارزان را با فرسایش بلندمدت صنایعی معاوضه کرده که مردم برای امرار معاش به آن‌ها وابسته‌اند. فقط یک نمونه‌اش شرکت سلولوسا آرژانتینا است – تولیدکننده کاغذی که بیش از ۱۰۰ سال عمر داشت – که اوایل ماه گذشته اعلام ورشکستگی کرد و «کمبود تقاضا و تهدید واردات» را دلیلش دانست. و برنده اصلی این تجارت آزاد هم چین خواهد بود که – طبق معمول – می‌تواند راحت بنشیند و تماشاگر افول پایه صنعتی آرژانتین باشد، درحالی که پایه صنعتی خودش را گسترش می‌دهد.

ریشه تمام این‌ها در فرض بنیادی نئولیبرالیسم است: این‌که دولت ذاتاً بد و بازار ذاتاً خوب است. میلی این را به معنای کاملاً لفظی و دگماتیک باور دارد. بارها و بارها در مصاحبه‌ها بر سر آن فریاد کشیده؛ مثلاً در گفت‌وگو با اکنون می‌گوید: «تحقیر من نسبت به دولت بی‌نهایت است.» دولت به‌زعم او «یک سازمان جنایتکارِ خشونت‌بار



اول از همه، «تولید ناخالص داخلی» احتمالاً بیش‌ازحد قهرمان‌شده‌ترین شاخص در کل علم اقتصاد است. سیاست‌مداران در سراسر جهان عاشق این هستند که با «تولید ناخالص داخلی» لاف بزنند و آن را یک «واحد همه‌چیزسنج» برای رفاه کلی جابزنند. اما همان‌طور که آمیت کاپور و بیپک دبروی در هاروارد بیزنس ریویو یادآوری کرده‌اند، اصلاً چنین چیزی نیست. در واقع، صرفاً داشتن رشد قوی در «تولید ناخالص داخلی» تقریباً هیچ چیز به شما درباره رفاه واقعی مردم یک کشور نمی‌گوید.



یک کاریکاتور با عنوان «جوخه سگی نئولیبرال خاویر میلی». میلی، مردی با موهای قهوه‌ای ژولیده، باکت وشلوار آبی، وسط کاخ ریاست جمهوری روی زمین زانو زده و دست هایش را با وحشت باز کرده است. فریاد می‌زند: «همه چیز دارد از هم می‌پاشد... جواب می‌خواهم!» دور و برش پنج سگ بزرگ قهوه‌ای به او مشاوری می‌دهند: «ووف، شوک درمانی!»، «پزوا منحل کن!»، «واق واق، بوروکرات‌ها را اخراج کن!» فقط یکی از سگ‌ها عینک زده و در حال خواندن کتابی از ریچارد وُلَف است و می‌گوید: «مطمئنید دارید درست می‌گویید؟»

بدهی، «ای راکه آرژانتین از قبل با این نهاد بدنام
 داشت، عمیق‌تر کرد؛ آن هم با وجود این‌که قبلاً
 قول داده بود بدهی ملی را افزایش ندهد.
 حالاً میلی در حال قبول یک بسته نجات خارجی
 دیگر، این بار مستقیم از دولت ترامپ است،
 ادعاهایی هست که می‌گوید این معامله حتی
 بیشتر از قبل آلوده به فساد است؛ چون به‌طور
 خاص به نفع یک میلیاردر نزدیک به ترامپ است
 که «در آرژانتین سرمایه‌گذاری سنگینی کرده»،
 دوست شخصی وزیر خزانه‌داری آمریکا است و
 فقط چند روز قبل از اعلام بسته نجات، مقدار
 بیشتری اوراق قرضه آرژانتین خریده است.» اما در
 هر صورت، این مدل «سیاست بازار آزاد» عجیبی
 است که فقط با ابزارهای غیربازاری سرپا می‌ماند؛
 آن هم با توجه به رجزخوانی‌های همیشگی
 نئولیبرال‌ها درباره «مسئولیت فردی» و
 غیراخلاقی بودن «کمک‌های بلاعوض».

در واقع تقریباً همه کلیشه‌های نخ‌نما و شعارهای حافظه‌ای که مدافعان سرمایه‌داری برای سرزنش سوسیالیست‌ها استفاده می‌کنند، روی نئولیبرالیسم میلی بیشتر صدق می‌کند. شاید روی کاغذ قشنگ به نظر برسد، اما در دنیای واقعی جواب نمی‌دهد. مشکل این است که بالاخره پول دیگران تمام می‌شود. این سیاست‌ها صف نان درست می‌کند. حتی سرسخت‌ترین حامیان میلی، مثل اقتصاددان (و مزاحم سینما) تایلر کوئن، حالا تلاش می‌کنند

بگویند (نثولیبرالبسم واقعی) در آرژانتین اجرا شده است. و آن دسته از مفسرانی که روی «معجزه» تأکید می‌کردند، حالا بیشتر شبیه سردبیران مجلات کوچک استالینی به نظر می‌رسند که در سال ۱۹۳۵ به برداشت غله فخر می‌فروختند.

همه این‌ها حتی اگر فقط مشکل خود آرزانتین بود هم فاجعه‌بار بود. اما میلی تأثیرگذار بوده است. برنامه قطع بوده‌های او یکی از الیام‌بخش‌های اصلی ابتکار فاجعه‌بار «دوژ» ایلان ماسک برای ریشه‌کن کردن دولت فدرال بود؛ همان جایی که ماسک در شبکه تلویزیونی سی‌پک با اِره‌برقی‌ای که میلی به او هدیه داده بود، روی صحنه ظاهر شد. در بریتانیا هم اوضاع نگران‌کننده است؛ رهبر حزب محافظه‌کار، کم‌ی بادَنک، میلی را «الگوی» اقتصاد خوب می‌داند و نایجل فاراژ از حزب فرم از «تاجر‌بسم» و تعریف می‌کند. متأسفانه برای بقیه ما این «اهالی بازار آزاد» همین حالا هم جهان را اداره می‌کنند. باید قدرت اقتصادی را از دستشان دریاوریم، قبل از آن‌که همه ما به سرنوشت آرزانتین گرفتار شویم.

ترجمه از وبگاه کارنت افروز:

currentaffairs.org/news/this-is-why-you-dont-
let-libertarians-run-your-country

همه این‌ها حتی اگر فقط مشکل خودآرزانتین بود هم فاجعه بار بود. اما میلی‌تأثیرگذار بوده است، برنامه قطع بودجه‌های اوپکی از الهام بخش‌های اصلی ابتکار فاجعه‌بار «دوژ» ایلان ماسک برای ریشه‌کن کردن دولت فدرال بود؛ همان جایی که ماسک در شبکه تلویزیونی کانادایی سی‌پک بار بار برقی‌ای که میلی به او هدیه داده بود، روی صحنه ظاهر شد. در بریتانیا هم اوضاع نگران‌کننده است؛ کمی بادنگ میلی را («الگوی» اقتصاد خوب می‌داند و نایجل فارازاز «تاجر بیسم» او تعریف می‌کند.

است که از منبع درآمد اجباری به نام مالیات تغذیه می‌کند.» وقتی تاکر کارلسون از او پرسید چه توصیه‌ای به ترامپ می‌کند، میلی گفت: «دولت نمی‌تواند چیزی به شما بدهد، چون خودش چیزی تولید نمی‌کند.» اما این حرف‌ها درست نیست. مالیات - هرچقدر هم این شعار تکرار شود - دزدی نیست، تا حدی چون خود پول و مالکیت بدون یک دولت کارآمد قابل تصور نیست و همچنین چون شما در ازایش خدمات دولتی دریافت می‌کنید. دولت قطعاً می‌تواند آسیب برساند و آزادی خواهان مدنی مثل ردلی بالکو، الیزابت نولان و متیو پتی از بهترین منتقدان خشونت پلیس و سانسور دولتی هستند. اما اگر دولت به‌طور دموکراتیک انتخاب شده باشد، «سازمان جانی‌تاکر» نیست و ادعای این‌که «هیچ چیز تولید نمی‌کند» مضحک است. دولت انواع چیزهای مفید تولید می‌کند؛ از جاده و کتابخانه گرفته تا پیشرفت‌های علمی جدیدی که شرکت‌های خصوصی حاضر نیستند روی آن‌ها سرمایه‌گذاری کنند. بیماران سرطانی آرژانتینی احتمالاً دل‌شان می‌خواهد دولت همچنان داریوشان را تولید می‌کرد.

این موضوع در زمان بحران‌ها روشن‌تر هم می‌شود. وقتی فرانکلین روزولت با رکود بزرگ روبه‌رو شد، آن را با دادن شغل به مردم حل کرد. ساخت پل‌ها، جاده‌ها، سد‌ها و مسکن عمومی و همچنین تضمین درآمد تأمین اجتماعی؛ همه با ابزار دولت. برعکس بازارگرایی میلی، این سیاست‌ها واقعاً جواب دادند و همان‌طور که الیسون لریش دین اخیراً در کارنته افروز نوشته، خیلی از مشکلات امروز آمریکا را می‌توان به کنار گذاشتن دولت به‌عنوان یک ابزار قدرتمند برای بهتر کردن زندگی مردم نسبت داد. حتی پیرون پست‌ها، با همه ایرادهایشان، موفق شدند یک نظام سلامت همگانی راه بیندازند. شفاف‌گر می‌کنید نتولیبرال‌ها که معمولاً طرفدار مالکیت اسلحه‌اند، باید مفهوم «ابزار» را بفهمند: این استفاده از ابزار است که خوب یا بدش می‌کند، نه خود ابزار. اما ظاهر آن، و وقتی سیاست‌تان را بر یک فرض غلط بنا می‌کنید، تعجبی ندارد که به نتایج بد برسید.

حتی فساد میلی هم با جایگاهش به عنوان «ابرنئولیبرال جهان غرب» کاملاً سازگار است. و با این که تحقیقات هنوز ادامه دارد، ظاهراً فساد کم



اما کاهش هزینه‌های میلی نه آن نوع حذف‌های دقیق و فکرشده‌ای بوده که واقعاً می‌توانند مفید باشند، و نه معطوف به بخش‌هایی از هزینه دولتی که واقعاً افراطی یا اسرافکارانه‌اند. در عوض، همان‌طور که «نیک کوربیشلی» می‌نویسد، میلی «هزینه‌ها برای کالاهای عمومی مثل آموزش، بهداشت، حمل‌ونقل و زیرساخت را با تیر قطع کرد»، تا آن‌جا که حتی خدمات مراقبت تسکینی در مؤسسه ملی سرطان را حذف کرد. اگر تورم پایین آمده، بخشی از علت این است که او عملاً خیلی‌ها را فقیر کرده است.